بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

اللہ علیما حکیما

اللہ عزیزا حکیما

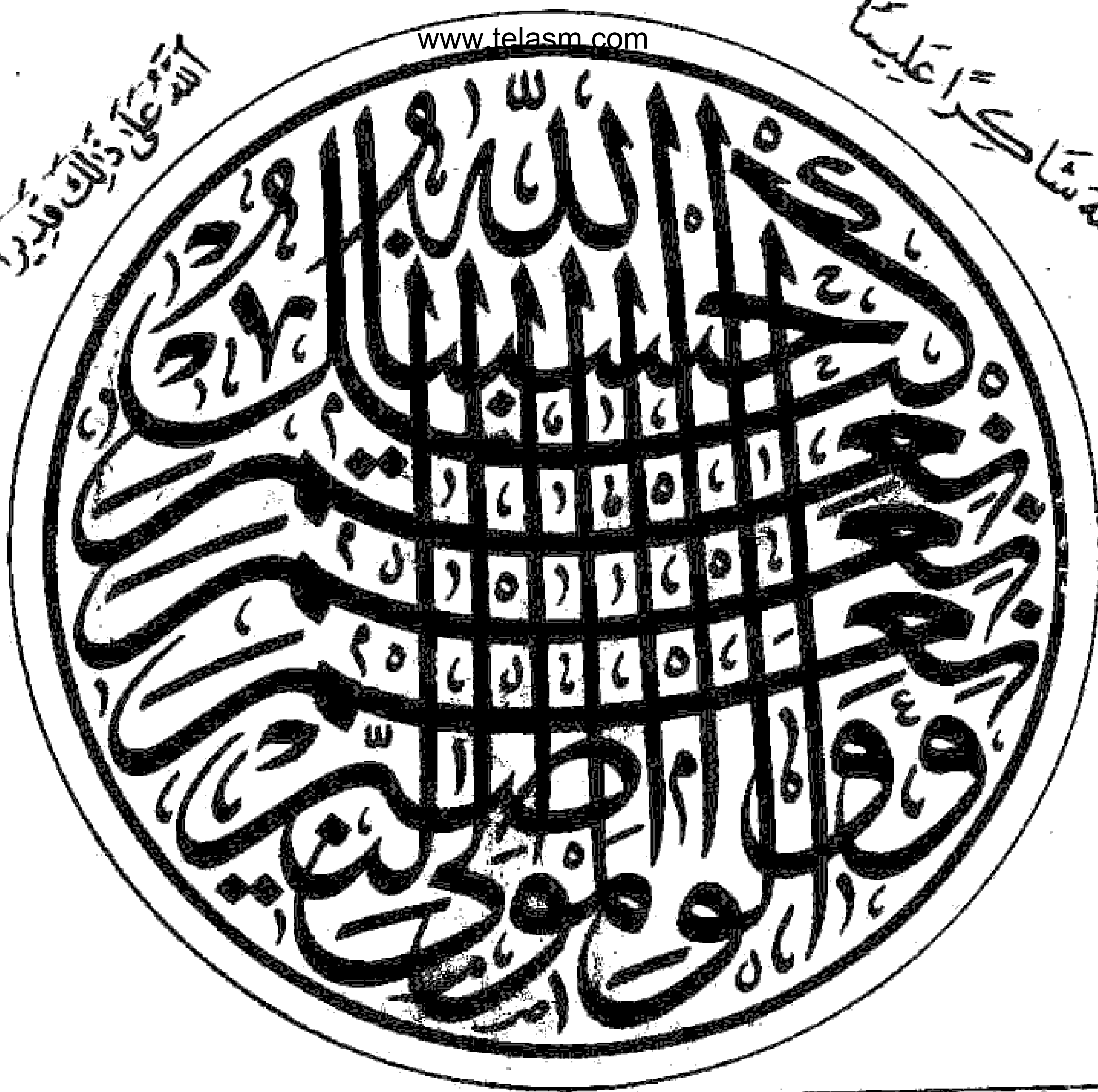
فنون تسخیرات کواکب و تسخیرات جن و انس

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ
مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا

لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا

سراج الدین سکاکی

اللہ غنیا حمیدا





اَللّهُ سَمِیعًا بَصِیرًا — اَللّهُ سَمِیعًا عَلِیمًا — اَللّهُ وَاسِعًا حَکِیمًا

الله و لا سواه بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

شکر و سپاس و ستایش مر خدای را جل جلاله که آفرید کار طبایع و
ارکان است و درود باد بر پیغامبری که بهتر از انس و جان است
اما بعد چنین گوید مولف این محمد بن سراج الدین سکاکی که چون مدتی
در فنون تسخیرات کواکب و تسخیرات جن و انس و علم تهب و بعضی
مشقت کشیدم و بعمل آوردم و بخاصیت هر یکی رسیدم این
مختصر را نوشتم تا بهر کسی بهره و حظی برسد تا بدعا یاد دارند

تسخیر آفتاب از گفتار امام محمد سراج الدین سکاکی

اگر خواهی که آفتاب را مسخر کنی باید که سه روز روزه داری
و هر روز غسل کنی و بعد از آن جامه زرد یا سرخ در پوشی
و هر روز در وقت طلوع و در وقت غروب در پیش آفتاب
بپای بایستی و این بخورات را مجمر کنی و گویا بساز و در مجمری
که از زر سرخ بود میسوزی هر بار هشت مثقال و خود در میان
این مندل بپای بایستی و دستها بر هم نهی چنانکه در پیش حاکمان
می ایستی و دایم این اسما را می خوان چنانکه در دل تو هیبت
پدید آید و در هر روزی وقت غروب آفتاب خونی
میکنی بر خون گوسفند دهد اما آنکه خمیر کرده شود باید

کوزرد — گاو یعنی جانور زرد — بره زرد

که از زور دبود و چون خود کنی باید که زنهار آن شب تا شفق تمام
ننشیند از منزل سپردن نیاید که روح ناطقه شمس آسمانها
حرکت عظیم کند در وجود تو خوفی عظیم پدید آید و دل طپان
شود زنهار نترسی که آن از سلطنت است و پس صد و سی و
یک روز بگذرد ترا هیبتی عظیم پیدا شود و چنان شوی که هیچ
تو هیچ امیری و پادشاهی را قدر نماند و ایشان جمله از تو
بترسند و در پیش تو خدمت نمایند و جمله خلایق از زن و مرد
از تو بترسند و ترا دوست دارند و جمله خواهند که بنده
تو شوند و در پیش تو مسکنتها کنند و مال و جان از تو
دریغ ندارند و علمهای غریب بر تو مکشوف شود و چهل
روز شود تمام پادشاهان اگر ترا ببینند بر خیزند بی موجبی
و ترا از خود برتر بنشانند و در تو بنظر محبت و دوستی
متعجب بمانند باشند و از تو چیزهای عجب مشاهده شود بی آنکه
ترا در آن اختیار بود و خوابهای عظیم بهیبت بر بینی
و دایم روی تو درخشان بود و چشم اعضاب و اندامها و
گرم بود و درین مدت بر مثال کسی که دایم تب لازم بود
دلی وجود تو عظیم قوی شود و در پیوندهای تو قوی

چنانکه اگر خواهد کاه و بوا از زمین بردارد بآسانی تواند برد و شمش و در ده
دهه آخرین که پنجاه روز تمام میشود که در وقت مسخر شدن شمس ا
از مندل در وقت حاجت بیرون آید و باز غسل کند و در مندل
در آید و در آن خانه که مندل کشیده باشد نود دریچه باز دیکی
سوی بر آمدن آفتاب و یکی سوی فرو رفتن آفتاب و دریچها را
کلان باید کرد چنانکه بسر برآمدن و فرو رفتن آفتاب عکس او
در آخر و اول بیفتد بر خانه اعند الله و درین مدت دایم در حضور
باید بود و بخواندن اسماء الله تعالی مشغول باید بود و در
هر روزی عزیمت تسخیر را هزار و سیصد و شصت یکبار بخواند
و بر آفتاب دمد و حرز شافعی را هر روز صد بار بخواند و بر خود
دمد و اگر فرصت یابد از قرآن آن قدری که تواند بخواند و در این
دهه پنجاه روز چنان شود که جمله کنوز و دفاین روی زمین
از زر و یا قوت سرخ بود و جزهای که تعلق تسخیر اوست برو
کشف شود و بداند که کجا است و ارواح شمس مصبور تهای بخات
خوب با تو در سخن شوند هر روز دو بار و در شبها خواب از وی
برود و وی از بزرگی و در تعجب بماند و دم بدم قوی تر شود و
از هر سیر پیل زور آور شود زنهار در شود عجیب پیدا انگنه و مثل

انتها

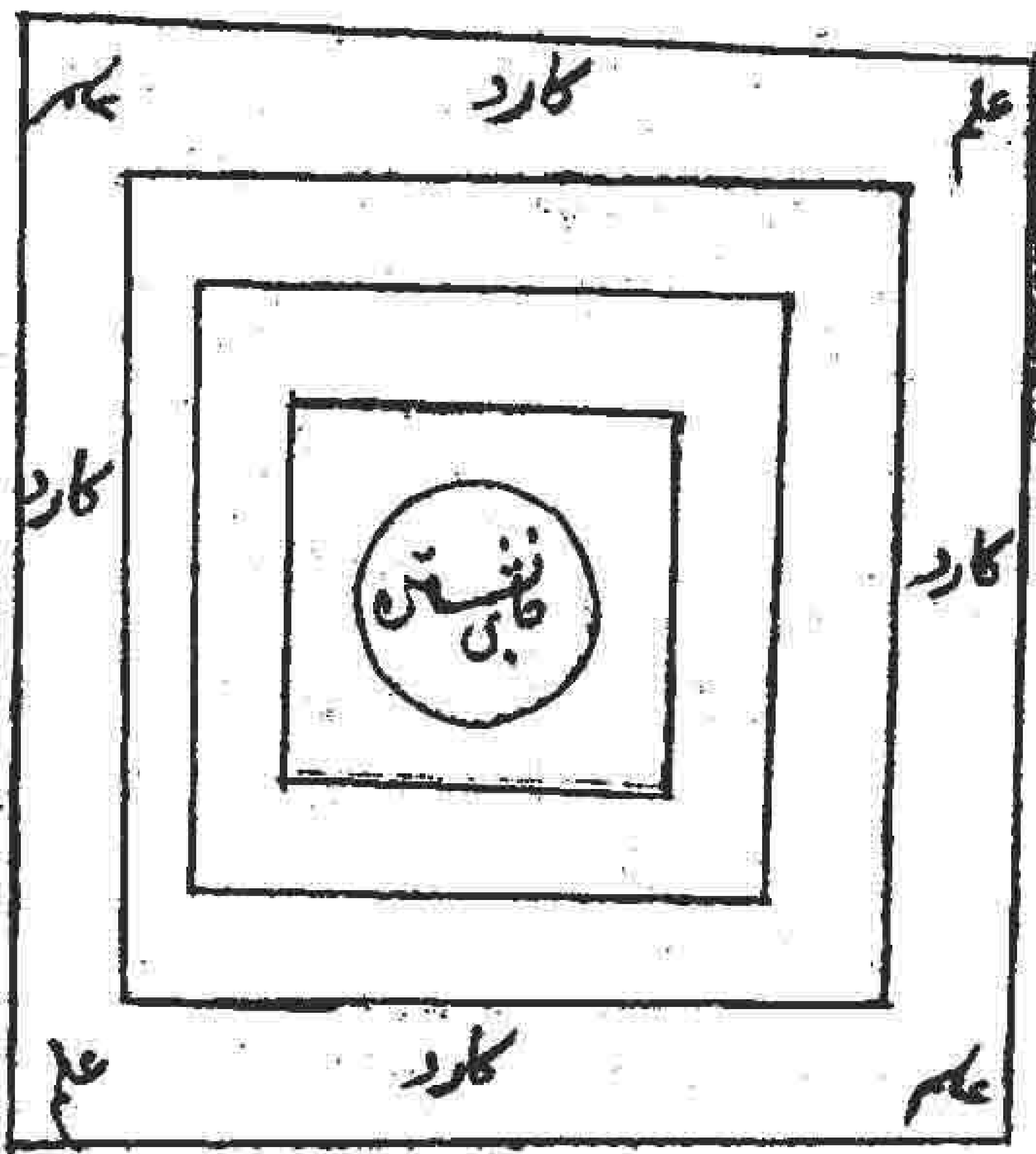
اینها را از بزرگی نام خدای تعالی عزیز بپندارد تا چون کاغذ بصندوق
بنهاده و قلم شود و آفتاب فرو رود و سه گاو سرخ از طرف مغرب
از آسمان پیدا شوند و سه گاو زرد از طرف مشرق پیدا شوند
چنانکه رنگ این گاوران را چشم نتوانند تحمل کردن و بر گاوان
سواران باشند تا جهای ایشان از نور و رداجهای ایشان
از نور و کمرهای ایشان از نور و رویهای ایشان از نور و بوی
دهانایشان بویهای بهشت آید چنانکه این کس بیخود شود
ایشان بیایند و در پیش وی بایستند تا این کس بهوش
باز آید و بدین کس سلام کنند و گویند ای بنده عزیز کرده
خدای وای بنده قوی بقدرت خدای آمدیم بدان عزت
داشت نام خدای و از برای عزت داشت تو بنده گرامی مبارک باد
ترا بادشاهی زمین تا آسمان چهارم و شادمانی باد ترا
سلطنت بر دنیا و پادشاهان دنیا و بر جمله خلایق وی بر خیزد
و تواضع بسیار کند و گوید خدای جزا دهاد شما را از
نیکی ای مقربان عالم نور گویند زحمت بسیار کشیدی تا
مرا بنام خدای امر خدای عزوجل از عالم بالا العالم سفلی
بیاوردی مقصود عرض کن تا مراد بیابی وی گوید مرا
مقصود دیدار شما است و مطلوب از قدرت خدا است

جل جلاله و غرض یاد کار نیست از شما تا هر روز که مرا بجمال شما آرزو کند بدان نشانی شما را بخوانم شما را به بینم و مرادهای من حاصل شود و روح ناطقه شرقی است باید یکی مهره مهره بیرون آرند سبز و بروی منور نوشته باشد نام بزرگ خدای تعالی و بدو دهند و عهد بندند بدانکه این مهره را پاک نگاه دارد و بزرگ دارد چنانکه چشم هیچ کسی بروی نیفتد چون عهد و میثاق بربندند آنگاه برخیزند و بروند تو برخیزد او را تعظیم بسیار کن و دعا کن تا ایشان از چشم تو غایب شوند روح ناطقه غربی باشد یک مهره بیرون آرند زرد که بروی خطی سرخ نوشته باشد نام بزرگ خدای جل جلاله بعوی دهند و عهد ببندند و گویند که زنهار این مهره را پاک دار و هیچ کس منمای تو ایشان را عذر بسیار کن و دعا کن تا ایشان که از نظر تو غایب شوند و تو چون از منزل بیرون آیی آن هر دو مهره را لخاتم بساز یعنی در انگشتری بکن و چنان کن که در اندرون انگشتری ناپیدا باشد تا نظر کسی بروی نیفتد هر که خواهی از آنجا بیرون کن و سجده بر آتش نه و عزیمت را یکبار بخوان جمله حاضر شوند و آنچه تو فرمایی بکنند از سلطنت و عظمت و قبض و بسط ملوک و غیره که سکانی ام این عمل کردم و بمقصود رسیدم و لیکن بگویم که چه حالهای دشوار دیدم

۱۶

ورقهای بسیار زر و مرجان ۷۰

بی شمار دیدم و این فتوحهائی که مرا پیش آمد هزار بار از هر کس عجب تر بود
تو نیز چنین عمل کنی بدانی که چون آسان کرده ام تا هر که مبتدی این
معنی باشد هر آینه بمقصود رسد اما زمین مندل را باید که گچ
اندود کنند و چهار مندل بکشد از زر یا از برنج و چهار خط مربع
و یک خط مدور را در اندرون آن بکشد و بر چهار رکن مندل چهار
علم زرد از حریر زرد بیاویزد و بر چهار رکن چهار کارد بزند
و شکل مندل چنین می باید که کشیده شده است



و منی که در مندل نشسته باشد بیرون آید یعنی وقت برآمدن آفتاب و وقت
فرو رفتن در آید و تا عزیمت را تمام نخواند بیرون نیاید و دوام
چشم بر بخور دارد و چون بخور تمام شود و عدد عزیمت تمام شود جز
شافعی بخواند و کار دها را دور کند و علم را بماند و بیرون آید و
احتیاج بر روزه نیست و پس مدت اگر ترسنده نباشد ولی در جائی
نمیرد که آفتاب بروی افتد و آن دیگر نیز نکند مگر در جائی که
آفتاب بروی نه افتد که بغایت بد بوی عود کرد و چیز هائی
که منور بسیار ببیند بهتر بود و اگر جامهای نفیس بپوشد بهتر
باکی نیست خلاف قول انار منهالا الیس و دیگران که سجده
فرموده اند از قیاس سجده بغیر از خدای جل جلاله انا ثابت و
آفتاب مطیع است و هر که سجده کند هرگز مسخر وی نشود و بقولی کافر شود
و بقولی زندیق بود و اگر اینها نبود نیز هرگز شمس مسخر نشود و اسمائی
خواص نده ند و شمس خشم گیرد و چون از مندل بیرون آید آتشی
بعز سعد در وقتی که نزدیک بود بسوزند و این کس را بسوزانند
و برادر زاده من چنین کرد بسوخت و این مشهور است
بعد از سوختن او من دانستم که چنین نباید کرد و بدین
قول مذکور عمل کردم و نیک آمد و مسخر شد و عالمیان نیز
دانستند که من چه کرده ام و ایشان چه کردند والله اعلم و بخوانند

کردی

که درین وقت تسخیر شمس باید سوختن ابیست کندر سپید زعفران
مشک زرد گل سرخ هلیله زرد گل نار عود قماری کندر
اسهب عربی ابنها را خرد بکوب مجمع عجین کن با کثیرا بوقت حاجت بسوز
آن بخور شافعی که گفته شد بود در اول ابیست بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم انی اعوذ بنور قدسک وعظمت طهارتک وبرکت
جلالک من کل آفة وعاهة ومن طوارق اللیل فانها والطلق
والانس الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن یا رحیم اللهم انت
غیاثی بک اغوث وانت ملاذی بک الوذ وانت
عیاذی بک اعوذ یا من ذلت له الجبابرة وخضعت له
اعناق الفراعنة اعوذ بجلال وجهک من خزیک ومن کشف
سترک ومن نسیان ذکرک ومن تعصیر شکرک انا فی حرزک
لیلی ونهاری ونومی وقراری وضعنی واسفاری ذکرک
شعاری وثناوک دثاری لا اله الا انت تنزیها لاسمک
وتکریما لسبحات وجهک اجرنی من خزیک ومن سوء
عقابک وقنی سیئات عذابک وادخلنی فی حفظک و
عنایتک وعد علی بخیر منک برحمتک یا ارحم الراحمین
وصلی الله علی محمد واله اجمعین تمت نبشت

بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم ایها السلطان المستعلی
والسید القاهر بحق عیطنوشن وطو هیموشن رضیمو
طروتیس وکی کوریش جمهورا یشن طلعیموشن اجب
یا منذ لایشن طهمیعا دلیش بحق ارغیموجد نش و
ضلهیمو عطیش اجب دعوتی انت الملک المستولی
بحق هذه الاسماء العظیم تسخیر مشتری از قول
شیخ سراج الدین سکاکی رحمة الله علیه اگر خواهی که مشتری را تسخیر کنی
باید که صد و شصت شش روز روزه داری و در مدت شصت شش
روز هر روز هفتاد بار بخوانی عزیمت تسخیر را و هر روز یکبار
طهارت کنی و چهل مدت شصت شش روز بگذرد خانه پاک پیدا
کن و آن خانه را بخور اندود کن و در آن خانه مندلی بکش شش
خطی بکش مربع و یکی مدور و هر روز و هر شب هزار و دویست
یکبار این عزیمت تسخیر را در میان نشسته بخوان چون عزیمت
تمام کنی این چهار اسم را بخوان و بر خود بدم و از مندل
بیرون آی تا ترا آسیبی نرسد و این چهار اسم اینست
یا شمعلوجرش یا حیلوعطیش و یا ضلهیموایش
و یا طرخیموجبش و از مندل بیرون آی و این تسخیر

ادریسه

در مدت صد و شصت و شش روز نشسته دربن مدت سه روز غسل باید
کردن و دو وقت یکی بشب و یکی بروز باید خواندن در پنج
روز خفی باید کردن از هرچه دست بدهد و هیچ حیوانی خود
نباید کشتن بغیر ازین خون که از برای سنزی میکنی چون سی روز
بگذرد از مدت تسخیر دل وی طپان شود و هیبت عظیم در
دل وی پیدا شود چنانکه پندارد که دل از قفس سینه وی
بیرون می آید و جمله علما و قضاة و مشایخ و اهل اعتبار
و برا تواضع کنند و جمله مطیع او شوند و هر بامداد در
شیب بستر خود از نگینهائی که از زر مغربی بود بسیار بیابد
و چون چهل روز بگذرد خویشتن را عظیم متصرف بیند و چنان
شود که هر کرا خواهد از عاملان و مشایخ و قضاة و غیر آن هر چه
بگوید و هر منصبی که ایشان را باید تواند بخشیدن و اثر درا
زی عمر خود را بداند و در خود بزرگی و وقار بیند چنانکه هم
خلق از رفتار و گفتار وی در عجب باشند و هم عاملان
بوی مشغول شوند زنهار اگر تسخیر شمس نکرده بود خود را
از حضرت مریخ نگاه دارد که بادشاهان را بروی گمارد
بی موجبی تا حضرت بوی رسانند و بکشند و اگر تسخیر مریخ

کرده باشد باکی نباشد و چون داخل آخر صد و شصت و شش روز شده باشد اندامهای وی بغایت گران شود و در پیش وی جمله مردم بسیار آیند و مال و زر و آنچه دارند بر وی عرض کنند و بنده وی شوند و جمله علمای روی زمین از کلام و منطق و نحو و علم تفسیر و فقه و صناعتهای مشکل که کسی نتواند کردن بر وی مکشوف شود و آن علمی را که تعلق بمشتری دارد و آنچه صد و بیست نفر هرچه خواهد تواند کردن و بر هر جای هر کرا خواهد تواند کشتن و جمله مقاصد و مطالب حاصل شود بی آنکه وی را اختیار بود اما چون شب صد و شصت و ششم شود و لوله زمین پیدا شود و عزم در آسمانها افتد و ابری از آسمان پیدا شود زنهار آنکس نترسد که آن ابر بسوی وی متوجه شود و چون زمانی صبر کند آن ابر آنچنان نزدیک وی که از میان آن ابر دو صورت پیدا شود که از آن خوبتر ممکن نباشد بر سان دو مرد و پیکر ایشان مانند کوه زرد بود و ریش ایشان دراز بود و در دستهای ایشان دو صحیفه باشد از نور و از ایشان نور ریزان بود بامر خدای عز و جل و ایشان سوار بوند و مرکبهای ایشان را چشمهای مختلف بود مانند زهره و یحی

باشد

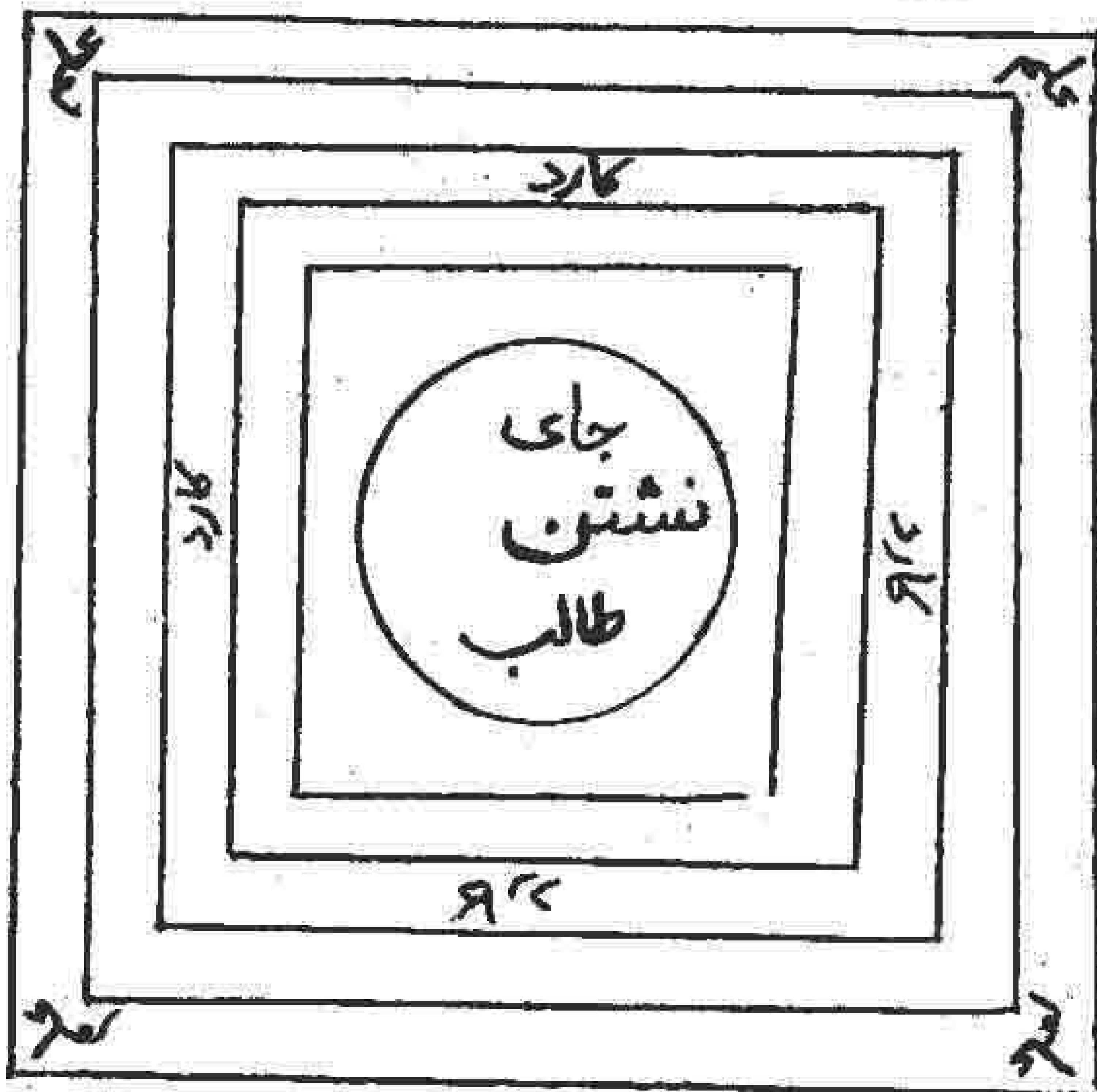
باشد از نور و نزدیک آنکس بیایند و یکی تاج از نور بیارند و یکی
دواج از نور بیارند و در برابر آنکس بنشینند باعزاز تمام و گویند
ما بامر خدای تعالی و بنام بزرگ او بیامدیم ای بندهٔ بزرگ خدای
ترا مطیع شدیم اما مقصود را بخواه این کس برخیزد و گوید
من چنین عذر شما نتوانم خواست اما آنچه شما در حق من از نیکی
کردید خدای تعالی بلطف خود شما را مزد دهاد از خیر اکنون
غرض دوستی و الفت شماست و دیدار مبارک شماست و از جهد
اعظم که بدان ملایکه را می توان دیدن و به آن بر آسمان می
توان شدن و بدان نوری توان شد و بدان در عالم نور
می توان طیران کردن و بدان دفع هر کس می توان کردن
بمن دهید تا من بیادگار نگاه دارم و هر گه که خواهم شما را
بدان ببینم و مقصودها بیابم و عالم سوم در جمله عالم و عالمیان
هر چه خواهم توانم کردن اسماء آنرا هم نوشتم که بدان هر چه
نوشته شده است اما گستاخی نکردم که شرط ادب نباشد
با وجود آنکه دیده ام و کرده ام و جمله علما نیز مقرند بدانچه
من کرده ام و میدانم و آنها که نکرده اند و نمی دانند چیزهای
ناکرده را نوشته اند والله اعلم بدانکه ایشانرا دو کار بود

و هفتاد اسما را بالقیاس آورده اند
اما نوشته اند

www.telasm.com

یکی سبز و یکی کبود و بدان صورت بخط نور نوشته شده بر اسماء بزرگ خدای عزوجل
واز وی در دنیا بوی بهشت آید چنانکه مشام هرکه رسانی بیخود شود و از
پای در افتد و دو سه روز باید که بهوش باز آید و هرگز لذت آن از دماغ وی
بیرون نیاید آن صدها را بخود دهند و ترا عذر خواهند و باز گردند و بر تو
عهد بگیرند که بکس ننمائی اصلا و مسخر تو شوند و چشم تو چنان روشن شود که
تا با آسمان هشتم به بینی هم فرشتگان را بقدرت خدای عزوجل و این اسرار
خدای است و از مراتب انسانیت بیرون است و کسی تا این را نه بیند
فهم نتواند کردن و بسی گمراه شوند و در عجب مانند از بزرگی خود
و از درازی عمر و معلوم است جمله اهل دانش را که این چنین اسرار
خدای عزوجل بر بروج و بر ستارگان نبشته است بلکه انبیاء و اولیاء را است
در عزیمت بخوری ده مثقال باید سوخت هر روز هر بار پنج مثقال
و دایم در خواندن اسماء الله و قرآن باید بود و از حرام احتراز باید
کردن البته و چهار چلم در چهار ربع سنبل باید بردن و در خانه
باید نشستن و در دهه آخر اگر غذا کمتر خورد بهتر باشد و سخن نیز
باید که کمتر گوید چون از خواندن عزیمت فارغ شود اکثر اوقات
بخواندن قرآن و یاد کردن خدای تعالی مشغول گردد دل خود فارغ
دارد و جامهای پاک پوشد تا در دل مشتری دیده شود

وصورت مندل اینست



ومی باید که مندل را آتش میل بولاد بکشی و شاکر بدو کارد کشی هم
نباید ولی کارد را شب و روز درین مدت نباید بیرون آوردن
که از هیچ خوف باشد و وقتی که از مندل بیرون آید این چهار اسم
که گفتیم بخواند و بر خود دمد و بخورات این است سندروس
پوست خشخاش ناخن دیو میعه عنبر زعفران
او زان برابر باید که همه را بکوبد و با هم عجین کند و هر روز
و هر شب ده مثقال از این بسوزاند و این عزیمت را بخواند
تا نیک مراد حاصل شود عزیمت این است بسم الله الرحمن الرحیم

عزمت علیکم ایها السید الطاهر النقی بحق عرطموش
وجلعنطوش زهقوعیوش یا ططعمیش جلهوش
بحق عرطفنایش فرهوحیوش اجب فی عون الملک الاقدم
القدیس بحق الائک البهجه یا زهانوش هنطیش و بحق
حقک و بحرمت ربک العظیم برحمتک یا ارحم الراحمین
تسخیر زحل از قول شیخ سراج الدین سکاکی رحمه الله علیه
هفتاد و هفت روز روزه دار و جامه های پاک در پوش و ترک
حیوانی بکن و خانه پیدا کن که نزدیک آب بود تا بوست زحل
بتو نرسد و وقت تسخیر فی هفتاد و هفت روز است و آن
خانه را پاک ساز و یکی جامه صوف سیاه پیدا ساز و در
پوش و کرته را لنگیی کن و با مردم سخن کم کوی و در جاهای خو
حسن می کرد وقتی که از منزل بیرون آئی و در خانهای قدیم
و گورستانها و ویرانها می رود و این چهار اسم را بخوا
و تعویذ کن و بر گردن خود بربند تا هیچ وقت بر تو سعرت
نتوانند رسانیدن و تا آفتاب انکشی ز نهار که تسخیر زحل بکنی که
بیم هلاکت بود و این چهار اسم است یا عبدکموش
قزهوعیطیایش حوشطیهال شرعونوش

وهر روز دو بار و هر شب دو بار یکی اول روز و یکی آخر روز و یکی اول
شب و یکی آخر شب در مندل در آی و هر بار هزار و سیصد و
شصت و شش بار این عزیمت را بخوانی و مندل هفت میل
بکشی و میلها را در خطها فرو بری چنانکه بیرون نیاری و چهار
علم در چهار ربع مندل برپای کنی دو حریر سفید و سیاه از صوف
و در شبانه روزی دوازده مثقال بخور کنی و چون خواندن
را تمام کنی این چهار اسم را بخوان و بر خود دم و بیرون آی
و اکثر اوقات با طهارت باید بودن تا مدت چهل روز بگذرد
چون چهل روز بگذرد در استخوانهای او کلان و قوی گردد و
قوت عظیم در وجود وی پیدا شود و همه عالم در چشم وی حقیر شود
و جمله کنوز و دفاین بر وی مکشوف شود و دل وی ترسان شود
و در نظر مردم عظیم مهیب نماید و خلق از وی بترسند و علمهای
دقیق که تعلق به بناها و گنجها دارد در خود ببیند که اگر دست
یا پای بر سنگ زنند چشمه آب پیدا شود و اگر درختی بنشانند همان
سال ببار آید که بصد سال در جای دیگر ببار آید و اگر خواهد که گرما و
سرما را دفع کند و اگر خواهد گرما و سرما را برای قلبی کماشتی
چنانکه بمیرند و چون مدت صد و شصت روز بگذرد دو دانه

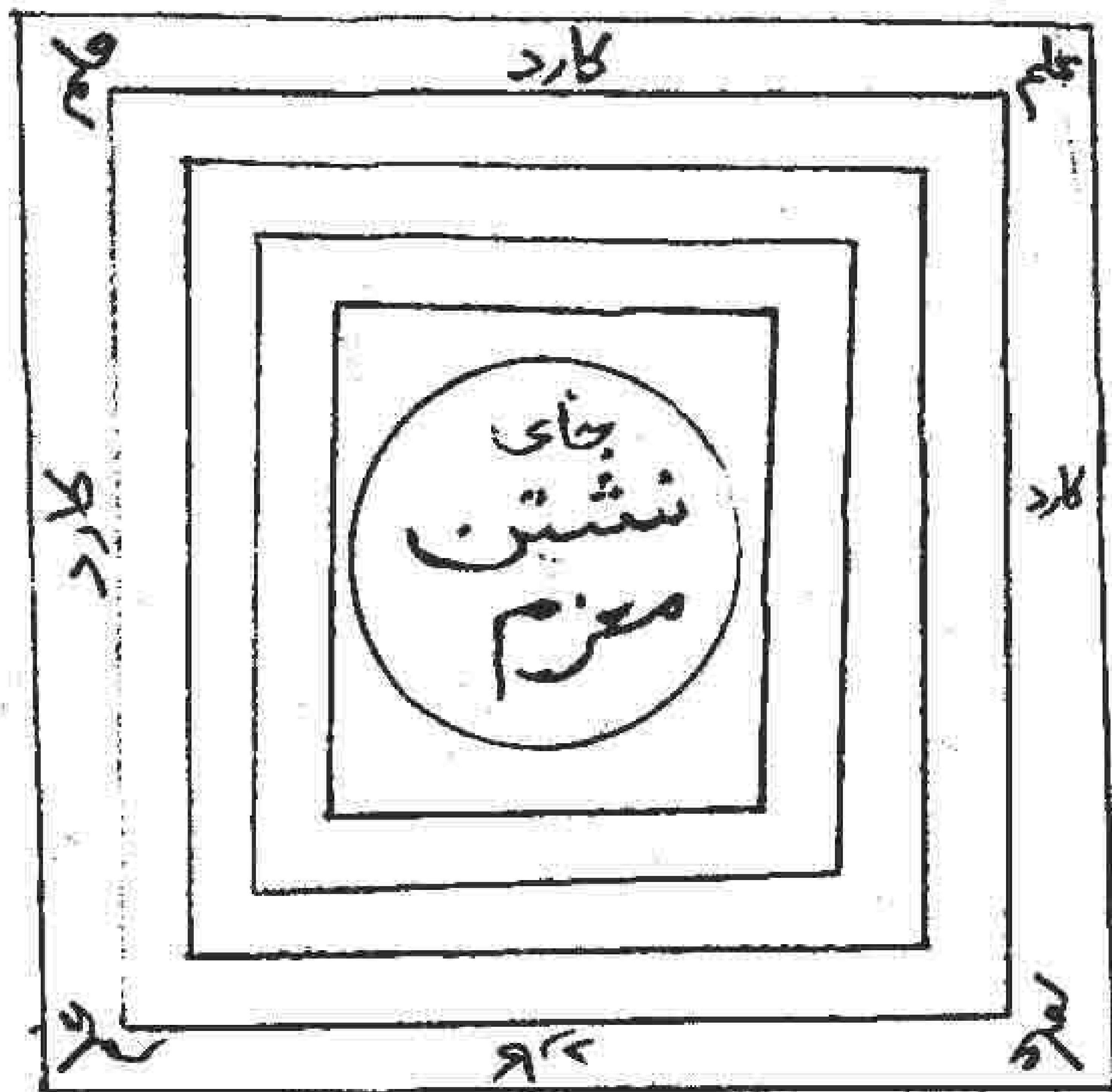
آخرین شود خواب از وی برود و دل وی عظیم لرزان شود و هرگرا
نظر کند اگر بغضب نظر کند بمیرد و اگر بعنایت نظر کند کامل یابد
در هر چه وی خواهد و دست بر هر چه نهد و خواهد که چیزی فی بکر
شود آن شود که وی خواهد و اگر بسم خواهد خواهد نشود و چهل
شب صد و هفتاد و یکم شود اوازهای مهیب شنودن گیرد
و در دهان لرزان شود و دلش آهنگ و دهان کند و اندامهای
او جستن گیرد معلوم شود که همین دم سخر خواهد شدن
که ناگاه هفت هفت از آسمان پیدا شود بر مثال
هفت اژدهای سیاه و جهان از ظلمت او در چشم وی
عظیم تاریک شود باید که نترسد که آنها ندم آنها از نظر وی
غایب شود و بعد از آن یکی پیدا شود سیاه چرده و
کشیده ریش و تن وی بر مثال گنبدی عظیم باشد سیاه لباسه
بر پشت مرکبی نشسته باشد وی را آتشی بیت بود و همای بود
و سر بود و دهان وی بر آتش بود وی بد بو ماند و زحل برابا
لا نشسته باشد و قطعا بتو التفات نکند تا یک ساعت خیره
خیره در تو نگرد و بعد از آن لطف کند و گوید که ای بنده
خیره چشم مباز من بعز نرسی گوی کما منه چه امید داری آن زمان

جواب ... ... بزرگ ... (marginal note, partly illegible)

فصل

در جهان عظیم آوازهای با هیبت پدید آید و دل این کس از
جای بشود ساعتی باید تا بخود آید این بار بگوید ای بزرگ
خدای جل جلاله بامر خدای آمدید و رنجه شدید من محتاج
بودم بلقای شما و مقصودها دادم از شما و غرض بخواستن
بزرگی نام خدا و عظمت شما بود تا به پیغمبر شما را او گوید
که تراچه باید این کس گوید که خاتم شما گویید هم و خاتم
بیرون آرد که از بوی وی همه عالم معطر شود و از خوشی
آن بوی اگر این کس پیر بود و ریش وی سپید شده باشد
سیاه گردد بفرمان خدای عز و جل و اگر سرخ بود نیز سیاه شود
و اگر خواهد که امرد شود نیز شود و البته جوان شود و جمله
عالم از حسن و سرگردان شوند و چون خاتم بر روی بمالد عرق
چهار ماه راه برابر عمر نشیند شود و اگر کور بود بینا شود
و اگر شل بود گیرا شود و اگر پیس بود بی رنگ شود و جمله
زبانها بداند جهان در دم بقدرت خدای عز و جل و آن خاتم
از ماه روشنتر بود و از نقره سپیدتر بود و بر آن خاتم
باخدا ز نور سبز که اگر این کس آن خاتم را بر چشم کور بمالد
روشن شود و زحل بر دو ه مجنت خشم گیرد و سخت گوید

زنهار زجهنم کافر و جهود و ترسا و مشرکستانی تا در عذاب نیفتی
اکنون من بامر خدای عز و جل مطیع تو شدم و هر گاه که مرا بدین
نام بخوانی حاضر شوم و در ین ساعت باید که وی را تعظیم
بسیار کنی از برای انکه ترا در جهان هیچ تشویشی نگذارند
و متصرف کل شئی و جمیع مرادها یا ختی و جامع جمله مقاصد
و مطالب عالمیان حاصل کردی بعون الله تعالی
بخورات هلیلت پوست کندر و میوه هلیله سیاه
عنبر زفت پوست سرو صورت خندل



اوزان

او زان این جمله برابر مکتوب عبا اهم بیا میرو عجیبن بکس و خشک ساز
بعد از ان هر روز ده مثقال بسوزد این عزیمت وی عجایبیت
بزرگست و گرامی و هر که این عزیمت را بسیار بخواند متصرف
کل شود چنانکه هر چه خواهد از حب و بغض و غیر آن توانم
کردن خواه تسخیر این مشغول شو کو و خواه مشو کو و درین
عزیمت عجایب و غرایب بسیار است اگر بوصف آن مشغول
شویم بطول انجامد زنهار در خواندن حاضر وقت باید بود
و این تسخیر مشکل ترین تسخیر ها ست و درین تسخیر چند نهان عظیم
است من این را آسان کرده ام تا همه اهل علم بدانند که
چگونه تصرفها کرده ام و حق عظیم اثبات کرده ام در مطالبات
این و عزیمت اینست بسم الله الرحمن الرحیم عزمت و
علیکم ایها الملک العظیم القاهر الجبار القادر الواقی
الشامخ الناظر کبیر الخطر عظیم الغضب ذو الفضل
الکامل بحق طرمیعا یش بجهمو عیلیش غرملونا یش
تمنذو هایش بحر فو طیمو بث جلمو عمیث تمیث و یا
طمطیمنو یش تشلعیمو بث طلو کو دنو بث خلحیمو طمنو
کرو گنو بش قیر فو ستو بش جلهو طر بث احیث

دعوتی بید بهایش طوبش ذروش هیطیش همطیش

اجب انک ایها الشیخ القدیم الساکن المتین

بحق خالقک العظیم

تسخیر مریخ از قول شیخ سراج الدین سکاکی رحمة الله علیه

[illegible] العظام ۷

چون خواهی مریخ را تسخیر کنی هفتاد و پنج روز روزه
باید داشتن و جامه سرخ در پوشیدن و گرته زرد و طاقیه
تا بان سرخ باید در پوشیدن و دستار زرد در سر باید بستن
و خانهٔ پاکیزه باید پیدا کردن و در آن خانه به پنج میل از پولاد
مندلی بکش مربع یا منصف یعنی مربع طولانی هر روز از
روز نهار تا آفتاب را تسخیر بکنی بتسخیر مریخ مشغول شو تا
هلاک نشوی و مندل بخاک سرخ و گچ بیندای و بعد از آن
مندل بکش و چهار کارد بر چهار طرف فرو برو و در چهار طرف
خانه بر هر طرفی یک اسم ازین چهار اسم نقش کن تا مضرت
نرساند و آن چهار اسم اینست یا هیطلیش یا
طلمث یا طرفوعرش یا شعیو عطیش هر شب یکبار در مندل
نشیند چهار صد و چهل و یکبار عزیمت تسخیر را بخواند و بخور
میسوزند هر شب پنج مثقال و اگر طلوع وبرا تواند یافته
بخور را در مقابل وی بسوزاند و اگر نباید باکی نبود و در میان

صندل بسوزد و هر روز بر پنج مثقال بسوزند و عزیمت را بخوانند و زنهار
در وقت بیرون آمدن کاردها را دور نکنند و میلها را تیز دور نکنند
و پای راست از صندل بیرون نهد و این پنج اسم را بخواند و بر خود
دمد و تعویذ کرده مانع و بر گردن بسته باشد هر بار وقت بیرون
آمدن از صندل چهل و یکبار بخواند و بر خود بدمد و بعد از آن
بیرون آید تا بسلامت بخ و مدت تسخیر وی صد و چهل و یک روز
و آن پنج اسم اینست یا فیتغوثرون یا جلهیعیش یا
دریوثوسنی یا طلهمونوایش یا جلدورش و روز
بهشت پنج حرارت و طپش در دل وی افتد و همه دنیا
بچشم وی تنگ شدن گیرد و بغایت ترسان شود و خواب
از چشم او ببرد و هر شب صورتهای عظیم بهیبت خود را نموده
گیرد اگر در خواب رود دریاهای خون ببیند و دریاهای آتش
و بر مثال کوههای خون ببیند چون چنین شود آهن که دست او چیند
موم شود که هر چه خواهد تواند کردن و روی و اندام وی
بر مثال لعل شود و آدمیان از وی بغایت ترسان
شوند و خود را در پیش وی حقیر بینند و دانند که بوی
نشاید مشغول شدن و جمله امرا و جمله پادشاهان از دل

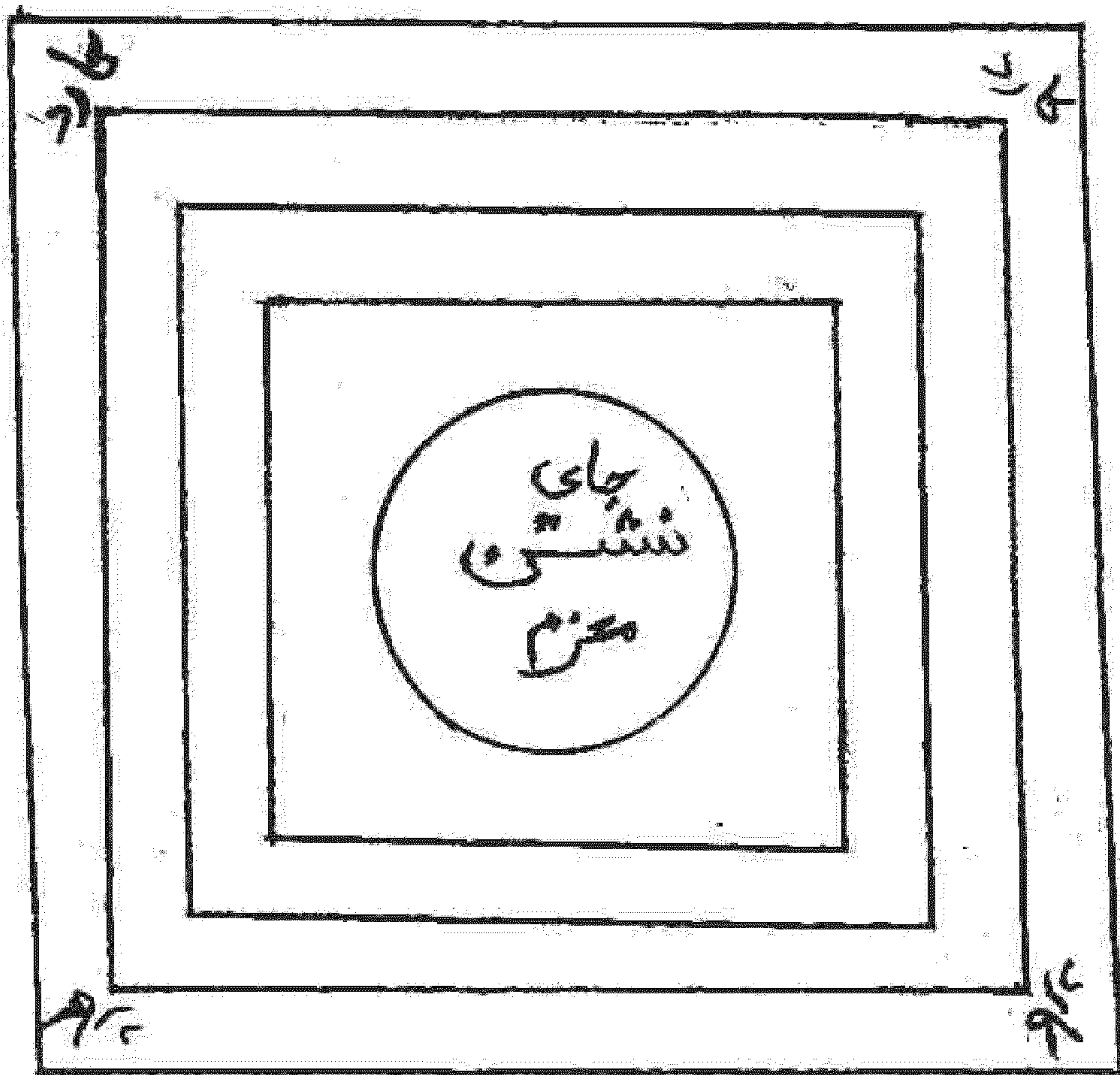
وجان مضطرب شوند و دوستداری وی کنند و چون شب جمعه بیکم شود مریخ
بصورت خوفناک بیاید و با وی ابری سرخ بیاید چنانکه مریخ را در میان
بگرفته بود و در میان آن ابر کوههای آتش ببیند مریخ را
ببیند بر حیوانی بر مثال گوسفند اما عظیم بزرگ چنانکه
از کوه بزرگ عظیم بزرگتر بود و بر مثال گنبد سرخ مریخ
نشسته بود و تیغی عظیم بزرگ و سرخ بر سر نهاده بود و آن تیغ
برهنه بود و بر دست گرفته باشد و جان از هیبت آن در لرزش
باشد و بر اندام وی نیز لرزه افتد زنهار دلگیر نشود و نترسد که
بد نبود و بعد از ساعتی ده طبق بر سر ده کس سرخ روی پیدا
شود و بر هر طبقی هفتاد هزار یاقوت سرخ بود و هفتاد هزار
لعل رمانی بود و هفتاد هزار تنکه سرخ هندوستانی بود
و بر هر طبقی یک تاج از لعل بود و یک معراج از یاقوت و یک
خاتم درست یکدانه یاقوت بود و نام این کس بدان
انگشتری نوشته شده بود بدست خود نثار کند مریخ
بدست خود بر سر این کس این کس را در کنار گیرد
و درست بفشارد خدای تعالی ببرکت کنار گرفتن
مریخ این کس را زور و صفت شیر بدهد و غضب مثل پلنگ

بدهد

بدهد و قوت و گرانی هفت جبل به بلعد بعد از آن صریح گوید
که ای دوست من اهم جهان از من ترسند و مراد دشمن میدانند
ترا خدای دولتی عظیم داد تا مرا دوست گرفتی و من آ
شنای خواستی اکنون مر ترا از هرچه در دنیاست دوستتر
گرفتم و بر خود گرفتم که هرچه تو خواهی آن کنم بعظمت و بزرگی
یکخدای و خاتم خود را بشود دهم اکنون نگین این خاتم ترا
اگر خواهی تا همه دشمنان که از مغرب تا مشرق باشند جمله را
معدوم کنی توانی و اگر سنگها در دست گیری و خواهی تا
همه لعل شود و یا یاقوت شود توانی و اگر خواهی همه ریگها و سر
کهای در صحرا را یاقوت و لعل سازی توانی بگیر این خاتم را
و زنهار از حایض و جنب نگاه دار و چشم هیچ کس نباید که
بدو نیفتد تا در زحمت نیفتی بنهانی خون این سخنها را
بگوید برخیزد و برود مندل و بخورات وی اینست

صبر ۵ فلفل سیاه ۵ افیون
دار فلفل ۵ پوست نار ۵ کندر
عنبر ۵ آبنوس ۵ جمله را عجین
و هر روز دو مرتبه بسوزانند باید که اول بخور بکوبد و باهم بیامیزد

و بعد حاجت بکار بردن نافع افتد والله اعلم صورت مندل



تسخیر زهره از قول امام محمد سراج الدین سکاکی رحمه الله
اگر خواهی که زهره را تسخیر کنی چهل و سه روز روزه دار
و بعد از آن خانه را بگچ بیندای و زمین آن خانه را نجاک
سخ و گچ محکم کن و مندل بکش بسه میل خط مربع
طولانی و آغاز از روزی کن که نزدیک بود آفتاب بخانه

خود

خود یا بخانه سرف خود و مدت تسبیح دی صد و سی و یک روز است هر روز دو بار
و هر شب وقت صبح یکبار باید که در مندل در آمده بخورات بسوزی
در روز هشت مثقال و در وقت صبح مثقال و در مندل بنشینی
و این عزیمت را هفتصد و یکبار بخوانی و چون از مندل بیرون
آئی این اسم را بخوانی و بر خود بدمی و از مندل بیرون آئی
ولی جامهای سفید بپوشی و دایم خود را پاک داری و اکثر اوقات
بخواندن قرآن و اشعار بزرگان مشغول باشی و چون
دولت بگردد در بوستانها روی و در صورتهای خوب نگری و
آن اسم این که گفتیم اینست یا طلهیطایش و یا
طلعیایش تقهونیش و چون از مندل بیرون آئی تفرجی
که در وی خوف نیست چون بینند روز بکند در چشم مردم
خوب نمائی و دولت جامی شود و آوازت بغایت خوب
شود و اگر پیر باشی جوان شوی و جمله علمهای موسیقی و شعر
گفتن و دانستن علم ادوار و ساختن تصنیفهای مشکل
بر تو روان شود و غم در دلت نماند و جمله زنان عالم از
خوب صورت و زشت روی و پادشاه و امیر و مطرب
و دختران و پسران امرد و جمله سازهای روی زمین

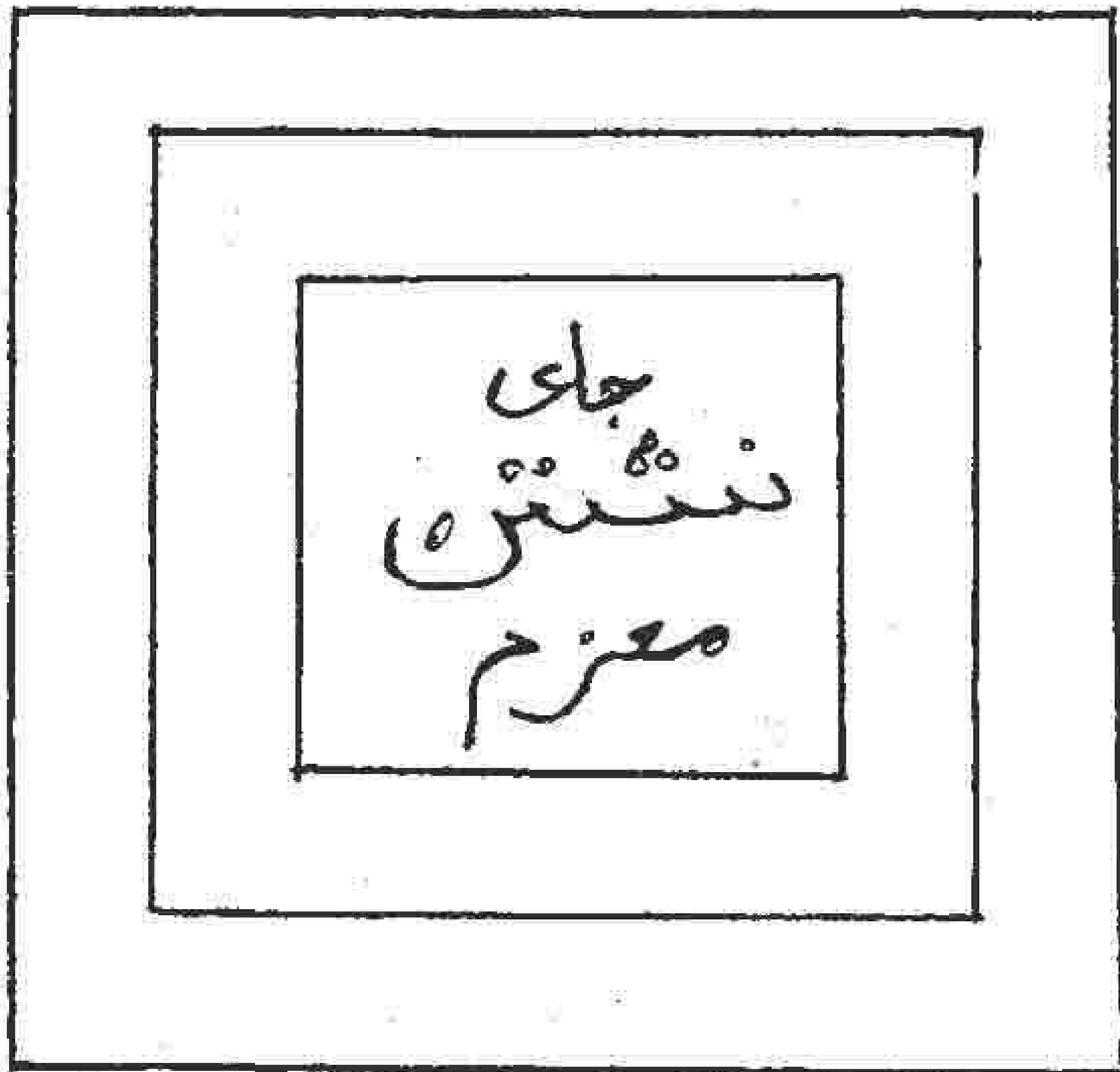
چون چنگ و عود و بربط و موسیقار و نی و رباب و غیچک و دف زدن
و پای کوفتن و دل بردن برق روشن شود و همه را بدانی که براز آن
ممکن نباشد و هیچ کس نداند و آواز تو بغایتی خوش شود که اگر
زن گران بار بشنود دیوانه شود و بی تو نشکیبد و عاشق تو گردد
البته و غیر از تو نخواهد که کسی با بلند و خوب روی و خوب جسم گردی
چنانکه زنان حیران گردند و آوازهٔ حسن وی از مشرق تا مغرب
برود اگر خواهی و اگر نه توانی و چون شب سر یکم شود در وقت
صبح از آسمان سیم بینی که روشنائی پیدا شود و در میان
آن روشنائی زهره روان شود که همه جهان از برق روی
وی حیران بمانند و روشنائی وی سفید بود و بر مرکبی نشسته
بلند سفید و از یک دانه مروارید بود زین آن مرکب و
آن مرکب بر مثال نقره خام سفید بود و چشمهای وی
زرد بود و گوشهای وی از مروارید بود و در زهره
هفتاد صورت بود همه بر صورتهائی که خوبی آنرا وصف
نتوان کرد و بر سر هر صورتی طبقی از نقره بود از مروارید
که یکی از آن خراج هفت اقلیم بود بر سر آنکسی نثار
کنند و همه خدمت کنند و این کسی با زهره سخن گوید

چون از زمین آید و از خوش آوازی هر کس بشنود دل دهد

وبااین

و با این کس ایثار کنند و همه خدمت کنند و جمله زهره سخن گویند و با این
کس لطف بسیار کند و از رنجها و مشقتها نترسد و در آید و با
این کس بخندند و در خنده و در بازی در آیند و این کس از
غایت حیرت بیخود شود و غش کند زهره بدست خود سر وی
بردارد و بر زانوی خود نهد تا این کس از بوی وی بهوش باز آید
از بوی وی سال دیگر این کس بسفر آید و جهان خوشبوی
شود هر که از هر راهی که بگذرد تا یکماه بوی وی در آن راه
باشد که مردم بیخود شوند و بعد از این شوان گفتن که دیگر
جها شود و هیچکس را فکر و عقل بدینجا نرسد آنگاه خاتم
خود بر هان کند و گوید که بگیر این خاتم را تا در جهان ترا
بهیچ جز احتیاج نماند و از همه نمکهای غم کردی و جمله نیکو نمای
عالم روی بتو آرد و جمله خوبان عالم و جمله مرواریدهای عالم
و نقرهای عالم از آن تو شود تا چندین علوم دیگر که گفتیم ترا
بدرود کند و برود و هر که خواهی بیاید بان خاتم سفید که
از ماه شب چهارده روشن تر باشد و خط سبز بر وی نوشته
شده بود و آن اسمای بزرگ خدای جل جلاله بود
و بخورات وی اینست میعه یا لبه

کافور لادن بیخ سوس مشک بجو درا باید کہ نیک
بکوبد وانگاہ عجین کند او ران بباند وہر دو بار بسوزد نخست
مثقال دوم مثقال و یک شب بسوزد صورت جلی اینست



و عزیمت وی بغایت بزرگ است و اسم اعظم کہ نام بزرگ
خدای ہست جل جلالہ درین عزیمت ہست کہ کردہ ام و دیدہ ام
دانستہ ام زنہار شک نیاری واللہ اعلم بسم اللہ الرحمن الرحیم
عزمت علیکم ایتہا السیدۃ السعیدۃ المتسمۃ
بحق تشعید لموش فخالھیموشن وقرھوطامش وخلیمو

طشیث وهلحوطریش وعلهیمو طریش وسرعو
هیدایش وعیهوطهایش وکیغوذرات
هیلطیث طلطیوث اجیبوعوتی یازندایش
غلیونایش ده کاریش بحق حی القیوم ادایم
العظیم برحمتک یا ارحم الراحمین

تسخیر عطارد از قول امام محمد سراج الدین سکاکی رحمة الله علیه
اگر خواهی که تسخیر عطارد کنی شش روز روزه داری و
بعد از آن جامه کبود در پوشی و کرته کبود در پوشی و هشتاد
روز می باید با صد و سیصد و یک بار که تسخیر شود و مدت
تسخیر وی بیست یکروز نهست چهل هشتاد روز بگذرد علامات
آن ظاهر شود چون جامه در پوشیدی باید که خانه پیدا
کنی پاکیزه و در وی مندلی بکشی بر سبیل پولاد و چهار گاز
بعلاوه در چهار گوشه مندل فرو برد هر روز دو بار بخور
بسوزان و در مندل بنشین و عزیمت تسخیر را هزار و صد
یکبار بخوان و این اسم را در وقت بیرون آمدن از
مندل بخوان و بر خود بدم و هر روز آی و در هر بار چهار

مثقال بخور بسوزان و باید که دایم با طهارت باشی و هر روز یکبار غسل بیاری
و جامهای پاک داری و در وقت خواندن در تفکر باشی در چگونگی وی
و چون مدت هژده روز بگذرد جهان در چشم تو سبز نماید و خرم
شوی و مست گردی و صورتهای خوب در چشم تو نمودن گیرد و همه علوم
نجوم و هیأت بیاموزی بی استاد بر تو کشف
شود و ضمیر جمله خلایق و جمله علوم که تعلق به تنجیم و با رمل دارد
و علم هندسه و نقش بندی و نقاشی و علم اکسیر و این از اسرار
اولیا الله است و قوت بر کرامات و علم تصوف و غیر ذلک هیچ
کسی در جهان این علوم را نشوانند دانستن و از همه در جمله این فنون
و این علوم غالب باشی چنانکه جزوی و کلی و اصول و فروغ را
بدانی و از حکمت خدا است جل جلاله و چون شب بیست یکم شود
شخصی از آسمان فرود آید سر از زمرد و پایهای آن تخت
از یاقوت و بدان تخت مردی ببینی که هرگز بدان خوبی بصورت
نباشد و جامه سبز پوشیده باشد و عمامه سبز بر سر نهاده بود
و نور از جبین وی ریزان بود و خوش خلق و خوش محاوره
و خوش خوی باشد و کتابی در دست وی باشد که نور از وی میریزد
و آن کتاب را بگشاید چون بر چشم تو بدان کتاب افکند عمر تو سبز است

در روی تو نورانی شود و جمله علوم عشق و وحدت و آنها که گفتیم نیز بر تو
کشف شود و انگاه وی بگوید که ای بندهٔ عزیز خدا جلّ جلاله چه میخواهی از
من بخواه خاتم او را بخواه و بگوی که مقصود جمال تو است
و آن خاتم که با آن به هر رنگی و به هر صورت که خواهند توان مبدل
شدن و به عالم علوی توان رفتن و هر چه خواهم توانم کردن
گوید که بگیر و خاتم خود بتو دهد آن خاتم کبود بود و بروی بخط
نور یعنی زر و اسم بزرگ خدای عز و جل نوشته شده باشد و
گوید که زنهار بکسی ننمائی و ببرد و آن اسم اعظم اینست
یا عَیْدَغُوبِشْ عَرْهَیْمُوثْ نَغْشَهْلَیْعَیْبِشْ چون
خاتم را بگیری وی ببرد و دو پای ورق در کنار مندل
بیابی که سیصد نوع تسخیر بود و پری و اهل هوا و غیر آن
در وی باشد و چندین غرایب و عجایب که بگفتن راست نمی آید
به بینی و بر تو معلوم شود و صاحب کشف و اسرار شوی
و عزیمت اینست بسم الله الرحمن الرحیم
عَزَمْتُ عَلَیْکُمْ اَیُّهَا الْمَلِکُ الْفاضِلُ النّاطِقُ
الْمُطَّلِعُ عَلَى سَرَائِرِ الْحِکَمِ الْغامِضَةِ بِحَقِّ تَوْهُو
نامِیشِ هَیْطَیْشِ بِحَقِّ عَرْعَیُوبِشْ وَهَطْعَیُوثْ

صورت مندل اینست



قُرْفُوطِيُوثٍ تَوْهَيُوعَوْشٍ جَلْهَدْهَيْثٍ تَوْهَمُوثٍ
هَشْتَلَجْهُوثٍ طَرِشَابِشٍ نَحْمَهَطْوَرَابِشٍ قَيْقَدْفُوشٍ
جَلْمَدْهُوثٍ نِيرَابِشٍ عَلْمَيْطَابِشٍ اَجِبُوا دَعْوَتِي بِحَقِّ
هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ يَا ذَرَانِينِشٍ مَلِيُوشٍ بِعِزَّةِ اللّٰهِ وَبِعِزَّةِ هٰذِهِ
الْعَظِيمَةِ تَحِيرُ تَحِيرُ از قول شیخ سراج الدین سکاکی رحمه الله

اگر خواهی تسخیر قمر کنی سه روز روزه دار و بعد از آن خانه را بکچ
بیندای و در وی مندل بکش و زمین خانه را نیز بکچ اندود کن
و پنج خط بکش و یکی چوب نار بیار و بروی این خاتم را با بریشم
سبز بیا و بز و مندل را بچهار میل نقره بکش و یکی کارد بولاد
در سرای خطها فرو بر مندل را و کارد را و بر چهار طرف نیز چهار
کارد بولاد فرو برد هر روز دو بار و هر شب تا روز بخور می
سوز و عزیمت میخوان چون نزدیک صبح شود بیرون آی
از مندل و در وقت بیرون آمدن این پنج اسم را بر خود
بخوان و بدم و در هر روز دران وقت هر بار بصد و شصت
یکبار بخوان و از بخور هر بار پنج مثقال میسوز و در غیر خانه
را حاجت بعد نیست و بخور احتصل می باید سوختن تا صبح

اگر خواهی که پریان را حاضر کنی و به بینی بکیر مکی جعفری بسر و دهان وی را
بدوز با بریشم سپید و در پیش کندر بخور کن و این اسم را
سه هزار و صد و یکبار بخوان در حال پریان حاضر شوند و
آنچه میخواهی بیارند و هر چه گوئی بیاموزند و آنچه پری از علم
و غیر آن بگویند و اسم اینست یا هلعیطو باش
عطلیحوت اگر خواهی که بدانی که بیمار از چه بیمار شده است
و چون هوش میشود از صرع و فالج و قولنج و لقوه بیار یکی گربه
سیاه و سر وی را ببر و در پیش خود بنه و کارد پولاد در پیش خود
بر زمین فرو بر و این اسم را سه هزار بار بخوان در حال کسی
حاضر شوند و با تو بگویند حال بیمار و بدست تو صحت یابد و
خاتمی بدهند و با تو انس گیرند و چون آن خاتم را بخود داری
هر جا که بروی ترا نه بینند و هر چه خواهی بکنی و هر چه خواهی ایشان
بیارند و هر کرا خواهی اگر چند آسمان بود بیارند و از حسب
بغض هر چه گوئی بکنند و دایم با تو باشند تا خاتم با تو باشد
زنهار خاتم را بکسی ننمائی و اسم اینست اهین
نعیشا عطوشش اگر خواهی که تسخیر ام الجن کنی بدانکه
مدت سی و هفت روز است اول خانه پاکیزه پیدا کن و در آن خانه

و این از عجایب است

نجاک سورج مندلی یکشنبه پنج میخ و میلها را در انجا فرو برد و چهار کاردر
بولاد در چهار طرف فرو برود در مندل کشیدن خروسی سپید ذبح کنن
و سه علم از صوف سیاه یا از حریر سیاه در سه طرف فرو برد و یک چوب نار و یا کز
در یک طرف مندل فرو برد بروی یا بریشم سیاه یا موی سیاه آن علم
را بیاویزد و سه چراغ از روغن گل بیفروزد طلسم اینست

صه ۱۱۱۱ ط ۱۱۱۹ ه ۱۱۱۸ طـــــــــمه شرطه

و این طلسم را بر لوح زر باید نقش کردن و کندر بعد از ان سیاهی
کند ها را بر باید کردن و جامه سیاه باید پوشیدن و این بخورات باید
سوختن در شب و روز و بخورات اینست مقل ازرق نافخی بو
نغنت کندر سیاه علک رومی زعفران مشک در شبانه
روزی بیست مثقال باید سوختن و عزیمت را سه هزار و بیست و
یکبار باید خواندن و بعد از خواندن عزیمت دو رکعت نماز بگزارد
در هر رکعتی فاتحه یکبار و سوره قل اوحی هفت بار بخوان چون
از این خواندنها فارغ شوی قل اوحی میخوان چندانکه حق تعالی
در این تسخیر ایچ خوف نیست چون شب آخری این تسخیر شود تختی

بیا ورد ۵۷

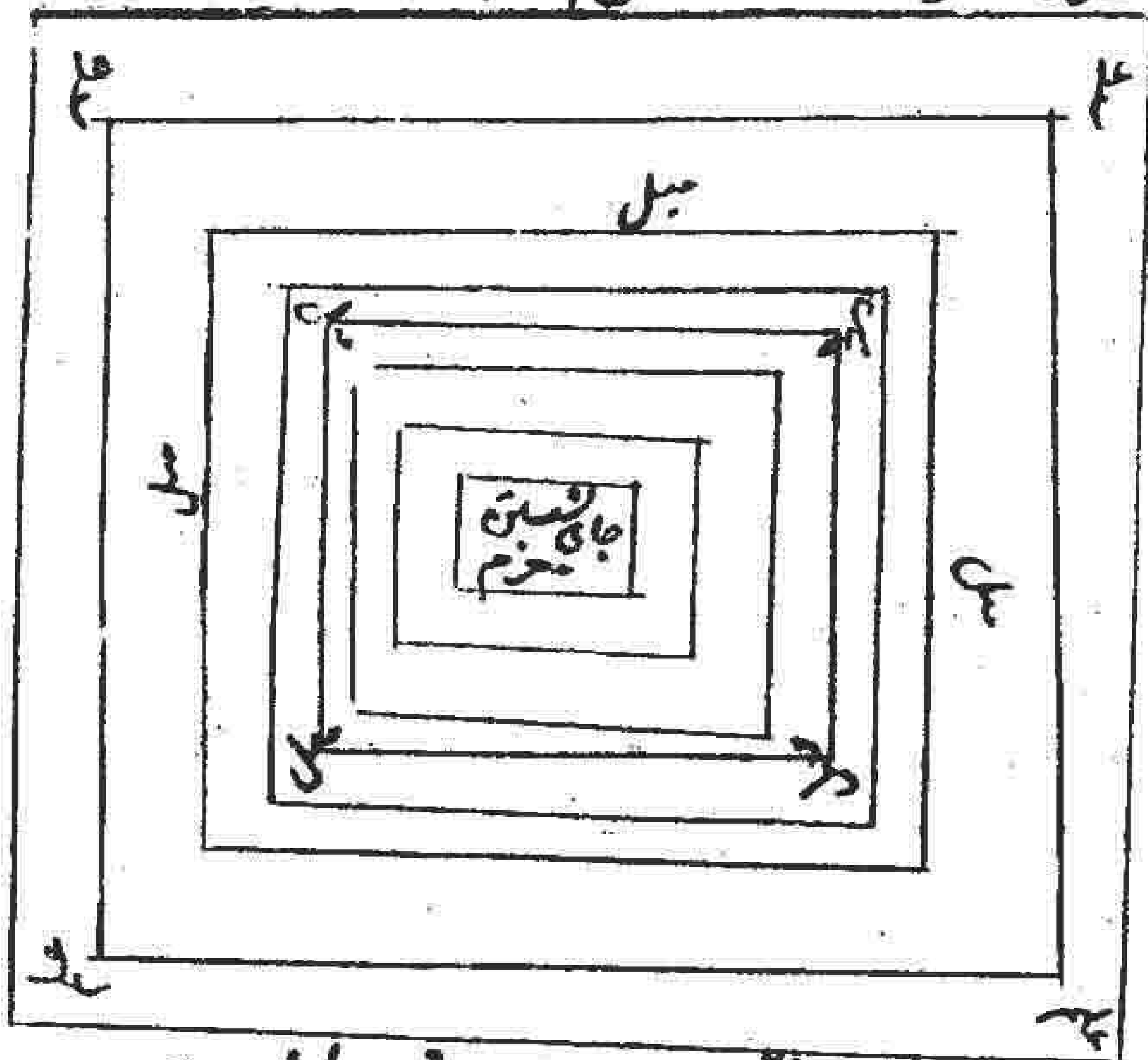
بیار مند از زر سرخ و بارهاء آن تخت از مرجان بود و بر آن تخت از زر
و یاقوت بی حساب و ام الجن بر آن تخت باشد و بر ام الجن برای
آن میگویند که جمله دختران پری در پیش وی می باشند وی ایشانرا
ادب و خلق می آموزد و بسوی هیچ خواه پادشاه و خواه امیر و
غیر ایشان وی از حد بیرون در پیش جمله گروه پریان و حاکم است
وقتی که یکی میمیرد که خلق وی بخلق دیگری نزدیکتر است آنرا بر
جای وی می نشانند و جمله پادشاهان می آیند و برا عزت میدارند
و بر جمله پادشاهان وی حاکم است البته و این رسم قدیم مانده است
که این رسم را پریان دیگر نمی توانند کردن وقتی که وی سوار می شود
چهل هزار دختر پادشاه زاده پری که هم گزین اند در میان خوبان
پریان غیر از حشم و لشکر و تختهای زرین و تختهای یاقوت و لعل
قدر چهل تختها در پیش وی می برند و چهل علم مرصع در پیش وی
می برند وی بلند تر از همه میرود از برای آنکه وی را جمله تعظیم میکنند
همراه دل خود اکنون بدانکه جمله علوم را بنهایت نیک میدانند
البته و چهار کتاب مسلمان را نیک میدانند و دین کافران و معانی و گرانرا
می دانند و کیشان پریان در پیش وی می آیند و تعلیم میگیرند وی
با دقت از حد بیرون الفت میگیرد و جمله علوم را با این کس می آموزد و
جمله زبان که در میان پریانند جمله سخن میشوند و هر که وی آمد و نزد او دید از تخت

فرود آید و در پیش تو بنشیند و با تو لطف بسیار کند و گوید چرا رنجه
شدی و از بهر چه مرا طلبیدی اکنون مقصود خود بگوی تو
بگوی غرض حاضر شدن شما بود وی خاتم پر دهان اگر و بتو بدهد تو خاتم
وی را بگیر و در صفه کن و سر صفه بگیر و اگر خواهی در انگشت کن و لی
زنهار بکسی ننمائی که دایم مسخر باشند و جمله آن دختران هر یکی
طبقی از لعل و یاقوت بر سر تو نثار کنند و هر کدام که بر سر تو نثار
کنند چنان مسخر تو شوند که هرگز تا زنده باشی از تو دوری
نکنند و دایم با تو باشند و خود را فدای تو کنند هر چه گوئی و
فرمائی البته چون همه عهد کنند و برگردند تو آن نثارها را
بگیر و خاتم خود گرفته باشی ایشان بروند و ام الجن پیش تو بماند
و با تو همراز گردد و چنانکه یک لحظه بی تو نشکیبد و هر دختر مر را
که گوئی بتو ارزانی دارد خواه آدمی باشد و خواه پری والله
اعلم عقلا را این تحد و سعد بوده است و بازین تسخیر در علم
عزت سکر دانی نسبت تحد باز شود عمر تا ن و آب حیوان ام
الجن بیارد و جوان شود کننده این تسخیر و خوب روی
و خوش آواز گردد و بان علمها و میوها و غذاها که از بهشت وی

و مهر در دهان و غذا [illegible] ۷

تواند

خورد کسی الله و خاک بران جسم که این تسخیر را بپسند و نکند و اگر بکند
نظار بکسی نگوید و ننماید تا دوستی وی جاوید بماند و مرا بدعاء
خیر یاد دارد و مندل است



و عزیمت که در تسخیر خوانده می شود اینست
بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم ایها
الملکة العظیمة بحق جلدعایش ارطونایش
هیموداش طاوث ططمیعا دیش عیجلث

عجولات هلجویش هجلیمات عشلجوف علیونا طیث
هیدو طیبث طا نونث طاطونیش جلهطشاهولوعو
طیش هلعونیش هومالات عهوایث اجیبث
دعوتی ایتها الحلیمة العظیمة الکریمة بحق هذه
العزیمة وبحق موسی و عیسی علیهما السلام و محمد صلی الله
علیه و آله و سلم در بیان تسخیر روحانیان و درین عمها
بسیار است وما بطریق اختصار بنا بیده بسیار بیاریم
انشاء الله تعالی بدانکه جمله روحانیان در حکم یک پادشاه
اند و ایشان در آن طرف کوه قافند و زمین آن شهر از زر است
و جمله شهرستان که جمله آن شهرها از زر سرخ است و در هر شهری
چهار صد کوشک است از زر و جمله درختان و چشمها هم از زر است
و آنها که درآن شهرها می باشند روحانیانند و حاکم ایشانرا
عطشان ملک گویند و بقول دیگر جشمائیل گویند که
اینها ملک اند و خدای عزوجل ایشانرا در انجا قرار داده و جمله
دکهای زمین را بدست این پادشاه سپرده اند و این پادشاه

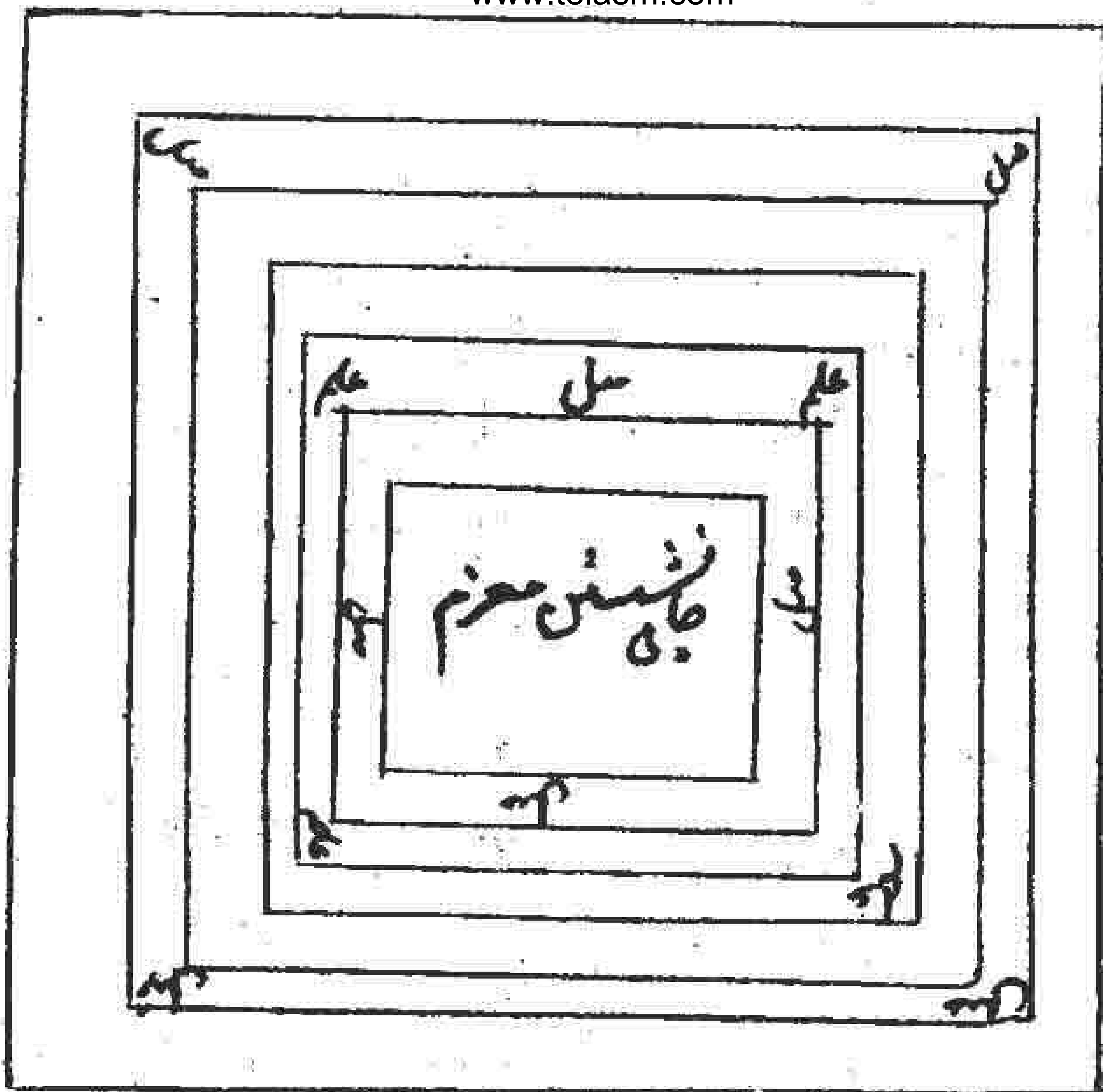
ملک

ملک است و جمله رعیتان وی نیز ملک اند و بحکم وی هرچه خواهند کنند
و این کس این را مسخر می کند جمله آنها که دران شهرستان است
و این پادشاهانی که در حکم وی است جمله مسخر این کس میشوند و
این کس را فرمان برداری میکنند بهرچه فرماید و این کسی
متصرف میگردد بر ایشان و جمله علوم که تعلق به دنیا و آخرت
دارد از انچه ممکن است که آدمی نداند ها این کس را حق آموزند
و این از مرتبه ملکیت میگذرد و این از اسرار خدایست عز و جل
و ازین کاتی توان گذشت و بمرتبهٔ جمله پیغامبران میرسد این
کس را ازین تسخیر بحکم خدای عز و جل و جمله مقاصد و مراد دینی و
دنیائی ازین می آید و زیاده از انچه توان بزبان گفتن نیز میرسد
و این سری عظیم است اگر خواهی که اینها را تسخیر کنی نخست
خانهٔ پاک پیدا کن و بعد ازان در آنخانه مندل بکشی به هفت میل
بولاد و میلها را در انجا فرو بر و چهار علم از حریر زرد در چهار
طرف مندل نیز فرو بر و هر شب خوشبوی بکن انگه هرچه ترا دست دهد و
هر شب و هر روز چهار رکعت نماز کن فاتحه یکبار
و سورهٔ قل اوحی هفت بار و سورهٔ قاف والقرآن ۳ بار بیک سلام
و بعد ازانکه از نماز فارغ شوی بنشین و عزیمت را ده هزار و بیست و

سه بار بخواند و بخورات را دایم میسوزد و درین مدت روزه دار باید بودن و دایم بخواندن قرآن و اسماء الله مشغول باید بودن و بکسی نشاید مشغول شدن و از صندل در شبانه روزی دو بار بیش نباید بیرون آمدن اجازت نیست و حیوانی نباید خوردن و سخن کم باید گفتن و خنده بسیار کردن نشاید و مدت این تسخیر یازده روز است و بخورات اینست مشک زرد کافور عنبر اشهب ظام زعفران کندر سفید صندل سفید هر که اینها را تسخیر کند خدای عزوجل ویرا قوت دو شیر دهد و اگر پیر بود جوان شود و چشم حیوانرا اینهاجی دیند و عمر این کس دراز شود چندانکه خواهد تا خود میل بعالم علوی نکند و مرگ نخواهد هرگز نباید و نمیرد و هر چند چیزی بخورد از وی هیچ فضله نباید و این چنین است البته و ازین بیش نتوان گفتن که علما و عقلا و فضلا را این قدر بس باشد و آن ملک که بر چشم حیوان موکل است در فرمان وی است والله اعلم و این طلسم را بر زر نقش کند و در صندل بر چوب نار ببا ویزد

وطلسم اینست

چون شب یازدهم گذرد اول زمین را بجنبانند چنانکه بیم باشد که
این کس بیهوش گردد و بعد از آن ملکی بیاید با جمله پادشاهان و
خاتم سبز بر دست آرد و با این کس بعهد و عهد بندد و باز
گردد و جمله آن روحانیان و ملایکه با این جمله مسخر تو گردند
زنهار خاتم را بهیچ کس ننمائی که بیم مرگ بود و اگر نیز ننمائی دایم
مسخر تو باشند و آب حیوان بیاورند و بتو دهند هرچه خواهی
میکن و این مندل مدور نیز رواست اما مربع طولانی مجرب و صحت
دیگر از مندل دیگر است و من چنین کرده ام و در چنین مندلها
تسخیر کردم و این عزیمت بغایت بزرگست و با این سپید نوع
جن و روحانیان از بی تسخیر بیارم که هر مرادها با آن
نیز حاصل میشود اما این تسخیر از آن تسخیرها که شرح ایشان مشکلست
و بغایت بی خوفست چنین که من ساخته ام و در مقامی که
کننده این تسخیر بنشیند و بر زمین اشارت کند چهار درخت
بر روید و چشمها از پای هر درختی روان شود و عجایب و غرایب بسیار
بینند مندل اینست



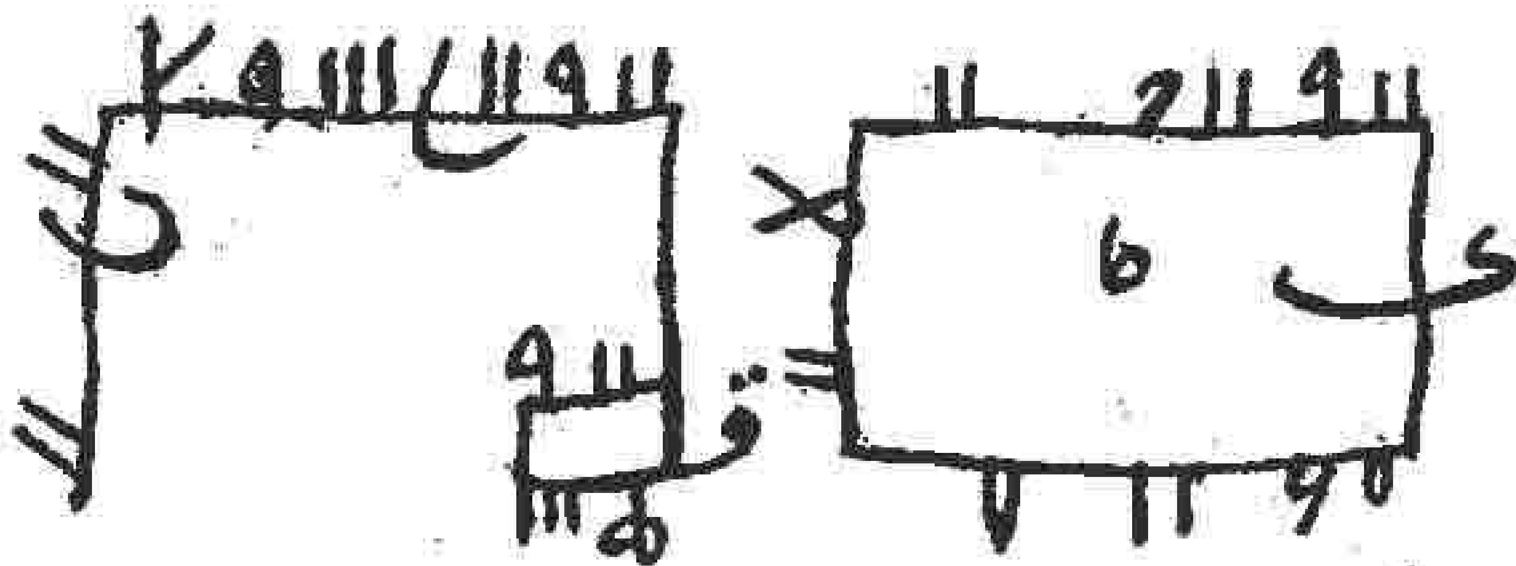
وعزیمتی که در وی تسخیر خوانده میشود این است

بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم یا جشمائیل عطنا
بحق ازرعونانش ظلیعو طلیش هونایش قیلینوت
هلیطانوبش جهلک شعوش آذرهونایش عهلت
طعوش یا جشمائیل قطیثوب کشتوداف آرا
جیث اجب دعوتی واحضرونی بحق حی القیوم
الذی لا اله الا هو وبحق محمد صلی الله علیه وآله وسلم

تسخیر جل عرشی از قول شیخ سراج الدین سکاکی رحمة الله علیه
اول خانه پاکیزه پیدا کن و دران خانه مندل بکش هفت میل
پولاد و زمین مندل را بکج بندای و نیک محکم کن خاک زمین را
و دیوار آن خانه را نیز بکج یا دوغ بیندای و درین مدت کم
عمارت خانه مکنی سه روز روزه داری و غذا کم خوری در مدت
تسخیر نیز اگر صوانی نخوری بهتر بود و مدت این تسخیر دو ماه بیست
دیگر و زست و این چهار طلسم را بر چهار طرف خانه بکار د پولاد
نقش کن تا در خوف نمانی و هیاتهای عظیم نمایند زنهار نترسی
و جامهای سفید درپوشی و هر روز یکبار غسل بیاری و هر روز
و هر شب چهار رکعت نماز بگزاری در رکعت اول فاتحه یکبار
و سوره اذا زلزلت سه بار و قل اوحی سه بار و سوره طه یکبار یک
سلام و هر روز و هر شب بعد از عزیمت پانزده بار سوره قل اوحی
بخوان و در حالت خواندن بخور را بسوزان و بخور است
عود هیمه کندر دار پلپل برگ سرو زعفران
سندروس این همه را بکوب و با هم عجین کن هر روز هفت مثقال
و هر شب هفت مثقال بخور کن و عزیمت تسخیر را هم آرد و خفتن و یکبار
بخوان و حربه باید که ساخته باشی از نقره بدرازی نیم ارش و بر سی

این طلسم نقش کرده باشی و دایم در خواندن عزیمت مشغول باشی و
بران حلقه کنی وقتی که صورتهای مهیب پیدا شود و طلسم حرب اینست

و چهار طلسم که در چهار طرف خانه نقش باید کردن اینست



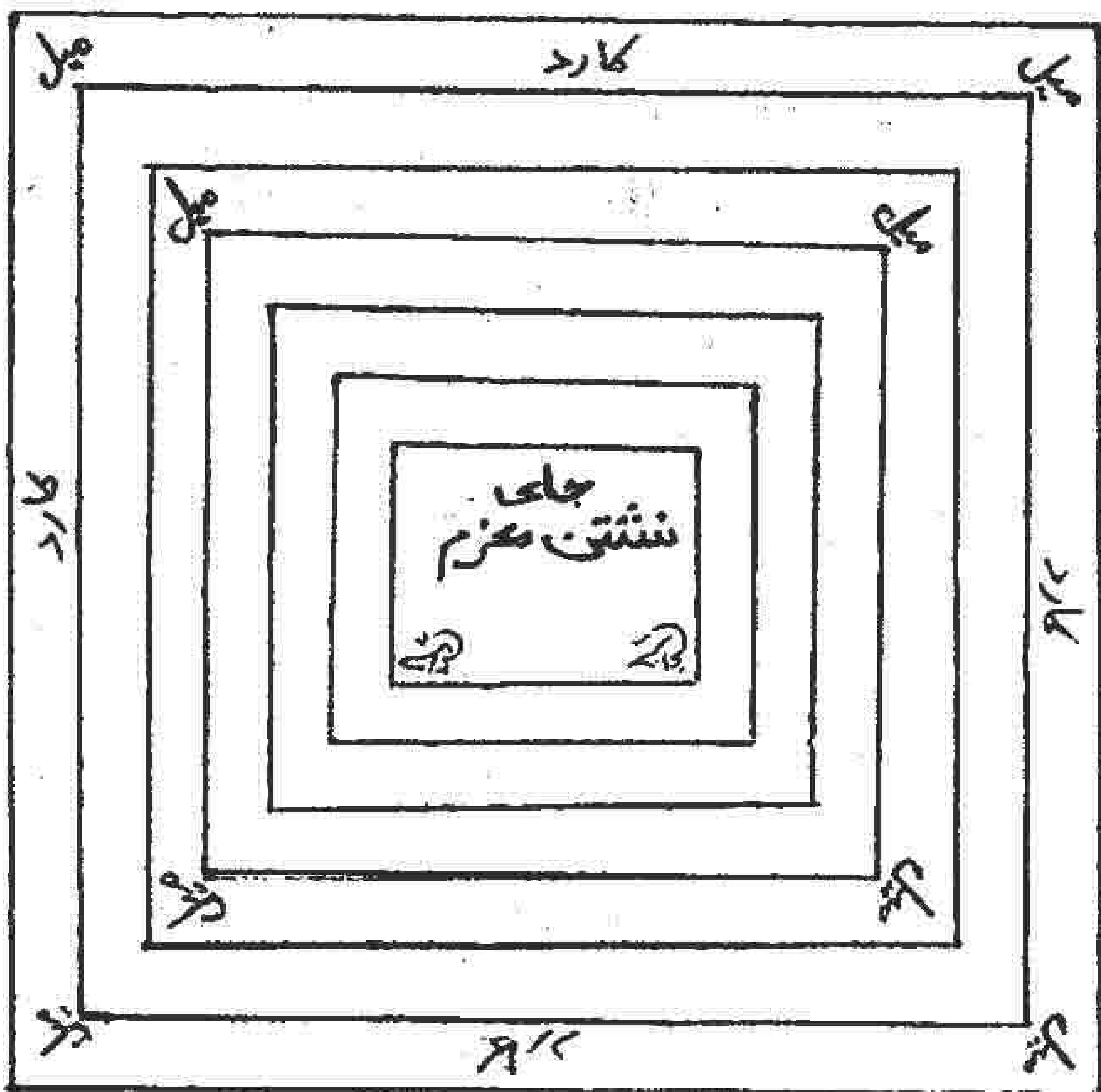
چون اینهارا که گفتیم بجای آری و دایم می خوانی هرگاه که خواهی
که از مندل بیرون آئی اسم را اینست یکبار بخوان و بیرون رو
هرم و بیرون آئی و اسم اینست یا غشطلش
کلفهانش و مندل را باید که بهفت میل پولاد بکشی و میلهارا
در ان جائی که نموده شده است فرو بری و چهار کارد پولاد

نیز در چهار رکن مندل خرد بری و در این مدت بروغن گاو نوروز
و هر چند چیزهای شیرین و نفیس خوری بهتر بود چون نبات
و گلاب غذا امثال آن چون شانزده روز بگذرد روشنی
زلزله در زمین افتد و از روی زمین حیوانات درنده همه روی
بخانهٔ تو آرند و چون نزدیک خانهٔ تو رسند جمله با هم در سخن آیند تو
چون آواز ایشان بشنوی بدانی که چه میگویند و بعد از آن بروند
چون بامداد شود جمله وحوش و حیوانات را بدانی ففی هذه القول
سرّ عظیم از اسرار الله تعالی و سلیمان این کرده بود بحکم خداوند تعالی
و این تسخیر را نشاید به همه معظمان نمودن که معلوم نتوانند کردن
و معلوم شوند مگر کامل یا نیک طبع صاحب دولتی باشد که خدا او را
برو نظر تمام بود و نه پسندند و ندانند هیچکس بهره نیابد هیچکس که بی اعتقاد
بود هرگز از این عمل کسی بیش از من بهره نداشته بود و فهم نکرده و من
از علما با این وقت صفت کردم و دیگر چون گفتم و ندانستم که گردند
یا نه و من بحفظ اشارت امام یافتم که فرموده بود و سیزده
تسخیر کردم تا بعد از آن مرا دولت امام روزی شد و حفظ اشارت
بمن آموختند و این را کردم و مردم از دیگران نقلها کرده ما شنیده و
خدای داناست که چیست و آنها چه بود و از من بهتر تسخیر از تسخیرات

ملایک بغیر از انکه تسخیر کل گفته شد نیست اکنون چون جمله زمانها را بداند جمله
حیوان موذی و غیر موذی ببنده و فرمان برداری کردند و فرشتکانرا
بر آسمان دیدن گیرد و تسبیح ملایک را شنودن گیرد و بصورتها بهیبت
عظیم آمدن گیرد و خود را بروی عرضه کنند اما از بیرون خانه نتوانند در
آمدن از برکت این چهار طلسم که گفته شد چون هفت پیکر شود هفت
فرشته نورانی عمامهای نور گرفته و علمهای سبز بر وی خطهای نور نوشته
لا اله الا الله محمد رسول الله و هفتاد هزار ملک دیگر از ملایک
در پی ایشان آیند و منادی در آسمانها ندا کنند بامر خدای عزوجل
که فلان پسر فلان شیطانرا بر کردن زد و فرشتکانرا بحکم خدای
تعالی مسخر کرد و خدای خلعت فرشتکانرا بوی پوشانید و متول
شد و دویست سال در دنیا عمر دراز یافت و حالی شربت بهشت
برای وی ببرند و اول در بهشت افتد جمله حوران سر از دریچهای بهشت
بیرون کنند و جمال وی ببینند و همه عاشق وی شوند و در آرزو
باشند که وی به بهشت اندر آید و میوهای بهشت در طبقهای نور برای
وی بیارند چون از آن میوها بخورد جوان شود و چنان خوب و
وخوش آواز شود که هیچکس بصورت و آواز وی نباشد تا در جهان
زنده بود و یکی چادر بیارند بر یک طرف وی نوشته باشند که تبقا

آزاد کردیم از عذاب و پرسش آخرت و از تشویش دنیا و بروی رحمت کردیم
و سهل طلف وی اسماالله
تعالی بود با عزاز تمام بوی دهند وی برخیزد و بتعظیم بهر طرف اثر
بگیرد و ببوسد و بر سر و دیده مالد چشم وی طبقهای آسمان از ماه ببیند
و حجاب در چشم وی نماند و بعالم علوی نگران شود و مستجاب الدعوه
کردد دعا کر کور یا مرض که مادرزاد بود و غیر آن بدعای وی خدای تعالی
صحت دهد نی الحال وی آن مهر بگیرد و در خاتم کند و نگذارد تا چشم
کس بروی نیافتد و فرشتگان نثارهای نور بسر وی بریزند و باز
کردند بعد از ساعتی شیطان با عینه و با همه ذریات چون
بندگان بیایند و تحفها از لعل و یاقوت بیارند و چهار هزار طبق
پر از زر و یاقوت و لعل و مروارید بیارند و بایستند و کویند بصورت
نیز ضوش مجاوره باشند شیطان در پیش تو بیاید و بکوید که ای بنده
کاری کردی که داغی بر جگر من نهادی مرا بندگی تو می باید کردن
از برای بزرگی خدای تعالی و جمله بندگان تو ایم بحکم خاتمهای من نیز بگیر
خاتمهای جمله شیطان و ذریات وی همه بدو دهند وی همه را بگیرد
و عهد بندند جمله به بندگی کسی که کار وی محکم شد پرسد از شیطان
که چرا آوردی و بندگی مرا ضیا رکردی کوید ای بنده اگر بندگی تو

نکنم نیت سوم از بهر آنکه خدای تعالی بدان خاتم نوشته است که هر که در جهان
هر گناهی کند بروی نگیرم و قول خدای درست است و هم وسوسه کننده ام و فرزند
ان من نیز وسوسه کننده اند و خدای تعالی گناه را بگیرد مرا مسخر تو گرداند در آن بیک
آنکه در عزیمت خوانند اگر مسخر تو نبود من از راه ببردمی ترا و خدای را حکم
دیگر شدی لاجرم مرا مسخر تو کرد تا بنده تو باشم من و فرزندان من معتدل
اینست والله اعلم بالصواب



و بعد ازین خاتم که ذریات ابلیس گیرد و عهد بندد که خاتم و پیدا ازین
مهر دور دارد و هر با مداد و هر شبانگاه ابلیس با جمله ذریات

بر در سرای وی حاضر آیند و هرچه فرماید بکنند و هر تسخیر و هر علم و هر کار که
تعلق بوی داشته باشد و با ذریات وی داشته باشند تمام البته بکنند و چهار
هزار شیطان بوی دهند تا شب و روز بر در سرای وی باشند که هرچه
فرماید بیک طرفة العین اقلیم را برهم زنند و این مقدار که گفته
شد بسنده است و عزیمت اینست بسم الله الرحمن الرحیم
عَزَمْتُ عَلَیْکُمْ بِحَقِّ طَطْلُوبِشٍ وَ لُحُوزُوبِشٍ یَا حَمَلَةَ عَرْشِی
بِحَقِّ قَرْهَطِیشًا وَ طَلْعَهْدَمِیثِشٍ وَ یَا سُکَّانَ السَّمٰوٰتِ
وَ الْاَرْضِ عَزَمْتُ عَلَیْکُمْ بِحَقِّ طَلْطَیُوشًا دَعْهَدْمُوتَا
تَمْرَهَا تُوْتُ جَلْدَیُوبِشٍ وَ هَشْلَمَدْ مِشَادْرَدَائِیلَ
شَمْخَائِیلَ جَهَائِیلَ یَطْمَائِیلَ یَا عِزْرَائِیلَ عَزَمْتُ عَلَیْکُمْ
وَ عَزَمْتُ عَلٰی کُلِّ ذُرِّیَاتِکَ بِحَقِّ نَهْبَطَاعَیْشِ شَعْیُو
طَامِیْشِ مَهْجَلِیشٍ طَلْعَطِیشًا قَیْعُوتُرْشَا اَجِبْ
دَعْوَتِیْ وَ اسْمَعْ کَلَامِیْ بِحَقِّ صَبِیٍّ عَظِیْمٍ قَدِیْمٍ کَرِیْمٍ قَادِرٍ
قَیُّوْمٍ بِحَقِّ هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ الْعِظَامِ تمام شد باب
تسخیر الجن العقول شیخ سراج الدین سکاکی رحمة الله علیه
این تسخیرات نیز بغایت شریف است و بسیار آن ازین

تسخیرات رسید بمقصود رسیده ایم اکنون بدانکه جنیان از قول حق واز
قول جمله علما و ما تقدم بر پنج گروه اند پادشاهان مسلمانان این مشهور اوست
و دیگران را در ین بگویم بعون الله تعالی اکنون اگر خواهی که
ملک پادشاهان مسلمان بر ایشان را تسخیر کنی چنانکه هر یکی مسلمانی
که از مشرق تا بمغرب مسخر تو گردند باید که اول خانه پاکیزه پیدا کنی
و آن خانه را تراب کنی و بخاکی که از صحرا خانه بیرون آمده باشند
زمین مندل بسازی و نیک محکم کنی چنانکه باید و بعد از آن ترک حیوانات
خوردن کنی و جامه پاک در پوشی و دو ماه و بیست و یک روز است
مدت این تسخیر در ین مدت باید که روزه داری و عزایم در
اندرون بنشینی و بخوانی هر روز و هر شب و بخورات که مکتوب
اینست سندروس کندر سیاه عنبر زعفران
پوست سرو مقل ازرق نیک بکوب اینها را و باهم چنین
کن و گولها بساز در روز ده مثقال و در شب دوازده مثقال
و در شبانه روزی دو بار از مندل بیرون آمدن نشاید
و مندل این را بهفت میل پولاد باید کشید و میلها را در انجا
فرو باید برد و همانجا ماند تا آخر مدت تسخیر و چهار کارد پولاد را
در چهار رکن مندل فرو باید بردن و سر چوب نار و یا گز در ظرف

تسخیر و محبت سلاطین هر زمان تسخیر اینها و پادشاهان

نقش

مندل باید فرو بردن و بران چوب بها این طلسم را به زر یا نقره این
باید کردن و آویختن و حربه باید ساخت از پولاد و بدان حربه
نقش را باید کردن و دایم در دست خود باید گرفتن بدو وقتی
که این عزیمت را خواهی خواندن و طلسم اینست

[illegible]

ونقشی که بر حربه کشی اینست و درازی حربه یک ارش باید
وصیقل زده

[illegible]

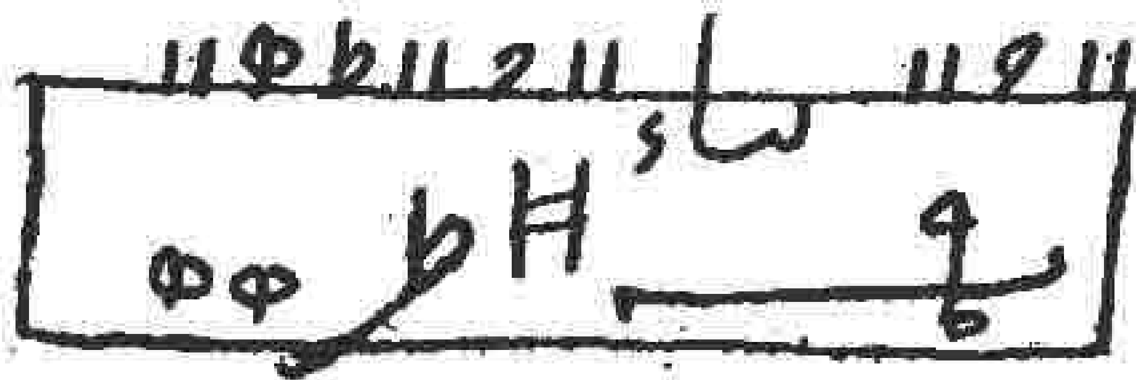
باید که بود و چراغ در این مدت جوانی نشاید هر روز
یکبار غسل کند بهتر بود و عزیمت را هر روز هزار و بیست و یکبار
بخواند و چون عزیمت را تمام کند هر روز دو رکعت نماز و هر شب
دو رکعت نماز بگزارد بیک سلام در هر رکعتی فاتحه یکبار
و سوره قل اوحی یازده بار بخواند و چون از نماز فارغ

شود زود در مندل در آید و اگر خواهد در نماز قل اوحی خواند و اگر
نخواهد از قرآن هرچه خواهد بخواند و این تسخیر بغایت بزرگست
از برای انکه جمله پریانی که بادشاهند بر پریان مسلمان جمله از صغیر
و کبیر و زن و مرد از مغرب و مشرق حاضر می آیند و خاتم خود را بیک
بتو می دهند و جمله مسخر و مطیع می شوند و بعضی از علما این قسم
اسماء ایشان گفته اند و ما نیز میدانیم و بدانکه در میان ایشان
که گاه اختلاف می افتد و بعضی بر بعضی دست می یابند و
یکدیگر را از ممالک یکدیگر میرانند و انکه مظفر میشوند
رسوم و بادشاهان ما تقدم دیگری کنند در زندگی نفس چون
چنین بود اسامی ایشانرا باید خواند و گفتن که ایشان جواب
اجابت نکنند از برای انکه بهانه کنند و گویند که حال نام ما
این نیست اگرچه آن باشد ولی باید که این کس عزیمت نخواند
و ایشانرا بعزیمت بیارد و باسماء الله ایشان مسخر شوند و هم
می آیند نام نا گفته و علی الله الامن این چنین است ولی بعضی از برای
تکلف نادانسته نامهای ایشانرا پیدا کرده اند و این
بغایت منکرست که در عزیمتها نام بر بان کسی آرد
تحقیق نا کرده و من این را آسان کردم تا هیچ اصلاحی

بغیر

نیعشد در خواندن عزیمت و اجابت کردن ایشان زود بود و مدت
تراچه می باید کوتاه مسخر شدن شما و خاتم شما هر صفت کسی ظاهر
شوند خاتمها بیرون آرند و بتو دهند نام بزرگترین ایشان
طلوحوش ملک ست و بر جمله پریانی که ریاضت کشیده اند
دعا بدانند از کافر و از جهود و از ترسا جمله ایشانرا
وی ملک ست و مقدم ست بر همه عابدان پریانی که بر جمله
در فاین علوم و صنعتهای شریف و علم موسیقی و علم اکسیر
و علم طب و علم طب و نبض و حل و عقد و ریاضت این جمله را
بتو چند کلمه بیاموزند و جمله آن پریانی که تعلق باین دارند
بیایند و پیش از یک ملک نمانند تا جمله چشم خود و چشم جاهل هر از بری
باشند که جمله برگزیده باشند و جمله علوم نیک دانند شب
و روز در خدمت تو بسر برند بهر چه فرمائی و این تسخیر
بغایت بزرگ ست و عظیم خوب ست زنهار خاتم ایشانرا
بکسی ننمائی که بد بود و من این را بغایت مختصر و خوب کردم
و علما و عقلا خود دانند که این ملک را چه عظمت ست و
بزرگ ست و همه این را بنعوت دیگر که آنرا نمی توان گفتن
چنین آسان کردم تا سلطان زاده بداند چون بجمال آرد

بداند که من چه بلا به رنج برده ام و الله اعلم نقش خاتم اینست



واین چنان مطول بود که صفت نتوان کردن اما این را اختصار
کرده است و من نیز اختصار کردم تا قوت عمل نیز معلوم شود
جملهٔ علما را خاتم این نهایت بزرگست و عظیم آزموده و
مثل ندارد و من بعد از تسخیر کردن بسیار چنین اختصار
توانستم کردن و اگر نه چنان باندی و عزیمت اینست
بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم یا طلمخوش مح
انبا علی بحق عرطوث عرو نوث طوطنا یش بالله
العلی العظیم طوموثا یثی شهوناث ظلموع ذر
یطوث ارمانیش اجب یا اهل الجن بحق مو
شلعونی شلعونا اجیبونی واحضرونی بحرمت
هذه الاسماء العظام و بحق هذه الطلسمات المبا
رکة و بحق حقك القادر و بحق قاهر القیوم الذ

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَمُحَمَّدٌ وَآلِهِ اَجْمَعِين

نوع دیگر اگر خواهی که بیک طرفة العین از اقلیمی باقلیمی

واز شهری بشهری بروی چنانکه ترا هیچ زحمت نرسد وخود را در

انجا بینی وترا هیچ کسی نبیند اگر بخواهی وهرچه ترا مشکل بود

از احوال واز علوم این جمله را آینده بیاید وترا خبر دهد بی

آنکه ترا مشغولی باید بنشیند یک روز روزه دارد واین خاتم را

بر زر نقش کن ووقتی که مریخ بمشتری نظر کند بتسدیس یا بتثلیث

وبعد از آنکه نقش کند باید که بنشیند واین اسم را برخواند بیست یکبار

وخاتم در انگشت کند واین بخور بسوزاند درحال یک کسی پیدا

شود جامهٔ سرخ پوشیده وکلاهی سرخ بر سر نهاده بود بیاید

ویک دامن پر از زر بتو دهد ویک خاتم بتو دهد از یاقوت

سرخ چون در دست کنی بنیت هر شهر که در خاطر گذرانی

همانجا ببینی خود را وهرگاه که در انگشت کنی بدنیت کم

بکنی همان لحظه همان کس بیاید وهرچه فرمائی بکند وهرجا که

کوئی ببرد وهرچه کوئی بیارد وتو بخاتم تو مسخر باشد ولی

بخاتم وی هرچه خواهی بیابی هر دو خاتم را نگاه دار تا دایم در

عزت و شادی باشی بخورات عی اینست مقل ازرق
سندروس کندر سیاه عنبر پوست سرو علک شاخ
مشک و خاتم اینست و آن روز نهار روزه داری و غسل
کنی و بعضی از علمای ما تقدم گفته اند از روح مشتری و مریخ جسم
روحانی حاصل شود و باین خاتم مسخر میشود و علما در تسخیر جن
آورده

تسخیر نوع دیگر بدانکه تسخیر بر ایشان که پادشاه اند بر سر قسم اند بعضی
مسلمانند و بعضی ترسایند و بعضی زندیق و کافرند بحکم
حدیث و قرآن و بدانچه من دانسته ام در تسخیر کردن ایشان
اکنون اگر خواهی که ملک نصرانی را مسخر کنی با جمله حشم و اتباع
اول باید که خانه پاکیزه پیدا کنی و بعد از ان دران خانه مندل
بکشی و پنج کارد پولاد و کاردها را در همانجا فرو برد و بخورات
اینست پوست خشخاش سندروس کندر سیاه
عنبر خام مقل ازرق و هر شب یکی خون بکنی انهرچه تراد ست

هفت روز
دهد و گوشت آن نخوری و مدت این هفت روز بست و یکی روز
باید که دایم روزه داری و دو بار بغل از مندل بیرون ننهی
و خود را نیک نگاه داری و در وقتی که بیرون می آیی این
اسم را بر خود بخوان یا علیم عظیم یوش بیست یکبار
در هر شب در سه روز دو رکعت نماز کنند و در هر رکعتی
یکبار سوره فاتحه و نه بار سوره قل اوحی بخواند چون
سلام دهد عزیمت را سه هزار بار بخواند چون روز
هفتم شود بامداد بگاه سی هزار بار بخواند دختری بیند
که همه متوجه و بیند و می آیند و هر یکی بر اسبی بر سوار
و بر بالای هر یکی چتری مرصع و در ها بجای آویزه از وی
آویخته و تاجها بر سر نهاده و سرود گویان بیایند و در
دست هر یکی طبقی از لعل و یاقوت و زر سرخ باشد
چون نزدیک این کس رسند از اسپان فرود آیند و یک
تختی را بردارند که از یاقوت سرخ بود و یکی دختر بر بالای
آن تخت بود و سیصد دیو پایهای آن تخت را گرفته
باشند دختر از بالای تخت بد تو سلام کند و با تو لطف

کنند و گوید مرا قبول کن با همه حشم کرد ارم و بر سر تو نثار رها کنند و بجز
خرد اینش سپید نوش ملک بیاید بدان کوکبه که گفتیم این
حاجت نیست و با تو عهد بندد و هم ملوک که با وی تعلق دارند
با تو بیعت کنند و سپید نوش ملک با تو با همه حشم بیعت کنند
و بعهد وفی از جمله عهدها محکم ترست و برود و گوید دختر خود با همه
حشم وی پیش تو ماند اجرای خدمت و هر روز خود نیز بیایم و
شما را ببینم و هرچه فرمائید بکنم و برود این کس خانم وی را بگیرد
و نیکو نگاه دارد و این را احتیاج نیست که من بگویم که از وی
چه حاصل بود و چه آرد و عزیمت این است

بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم ایها الملک الجنی
سپید نوش بحق طلعطوش تحروا سین هلقنوس سطره
طلیمیش هشلجنیش سندعوث علمیایش هجلنوس
اجیبونی و احضرونی بقدرة الله وبحق قادر الذی لا
اله الا هو الحی القیوم وبحق عیسی بن مریم وبحق الحوا
ریین اجب دعوتی بحق هذه الاسماء العظام
صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

اگر خواهی که پادشاه پریان یهود را مسخر گردانی باید که نه روز روزه
داری و خانه پاکیزه پیدا کنی و در آن خانه مندل بکشی بنه میل
پولاد و میلها را در آنجا فرو بری و مندل را بکشی خواه مربع
و خواه مدوّر اما اگر مربع بود باید طولانی بود و در مندل بنشین
و هر روز و هر شب چهار رکعت نماز بگذارد در هر رکعت اول فاتحه
یکبار و ۲۱ بار قل اوحی و تا آخر مثل این و شب نیز مثل این
و بعد از نماز این بخورات را بر آتش نه ناخن دیو
سندروس میعه خشک کندر سیاه زفت بلیل سیاه
عنبر و در شبانه روزی دو بار از مندل بیرون بیایی
و زنها را از بینها نیک احتراز باید کردن که کشتن مسلمانان پیش
اینها غزاست وقت بیرون آمدن از مندل این اسم را ۳ بار
بخوان و سی و یکبار قوتیا را بخوان و بر خود بدم اسم این است
یَا جَلْعَطُونَایِشْ و قرتیا اشست قرتیا
وَجَلَا وَمَلَا رَیُوتِیَا بیُوتِیَا شهُوتِیَا شمُوتلفَا
اَزْرَطِیَا اَزْرَطِیَا عَنْطِیَا عَنْطِیَا طُوطَنْطَا اَهِیَا
شَرَاهِیَا قَدْمَهِیَا هَلْمَذهِیَا هَرْجَرَا اَهْرَابِیل اَطْوَا
شِیل شَمْطَا بِشَل جَهْبَطَا بِیل خَسْرَوائِیل اَنْقَرُوفِیَا

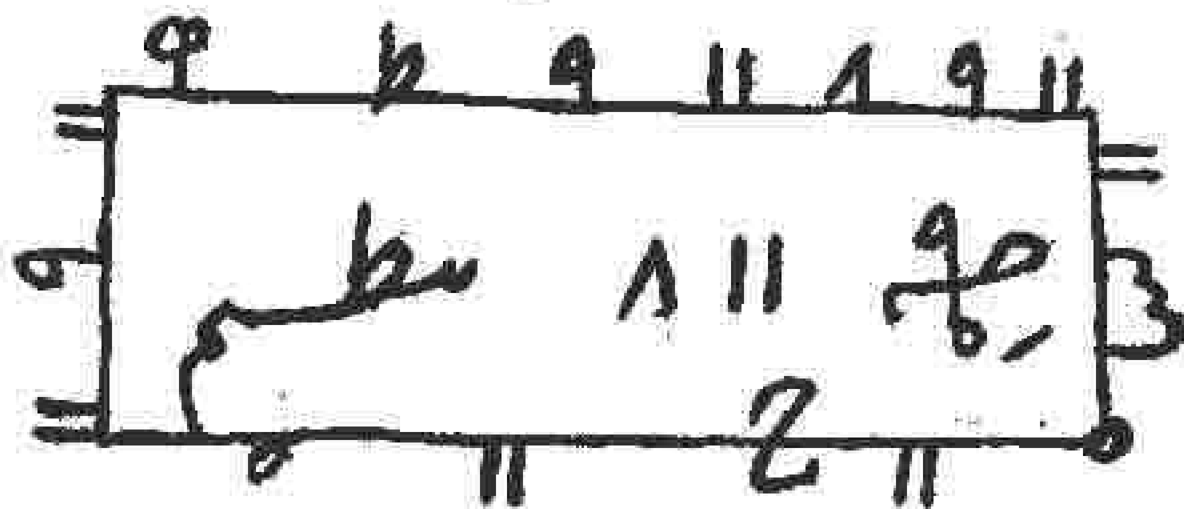
سمهمائيل اهرائيل اعلائيل اطوائيل كمائيل اطرائيل
طرشوسائيل ذرخوثائيل زوفائيل خمورزعا
كلبعشائيل سركتائيل سفقه رهائيل اه واه
وايه مشوسيلوا اهجد وائيل منطائيل
منطوذائيل منطوطه منضوذه مشعوذه
مشعوذه محدوذه برخا تفرغا مانيث اثريث
اربيثي اوذه ارو ودايه مريائيل كورشا
ئيل اكنها هبائيل صورزوائيل نورائيل
دردائيل شمخائيل جمهائيل جهائيل طماطيل
مشحائيل دوخائيل منطرا معطرا شهره
شهطري بروثا بروموثا انكيع طرمائيل
طهرفائيل انهاهي ملسا بيثا مكويه ر
كويه سمهتر شايه اهلي ومالي وولدي
واحبابي بحق هذه الاسماء المسفرة والبررة
والكرام الكاتبين والروحانيين ان تقضي
حاجتي يا رب العالمين برحمتك يا ارحم الراحمين

وودت تسخیر وی سی و نه روز است و دایم بطهارت باید بود
و دایم در خواندن تحمل احتی شبات باید نمودن آن عدد که توانند
و عزیمت را هزار و بیست و نه باید خواندن چون هشت سی و نهم
شود زلزله در خانه افتد و دیوار شق شود و هفت صورت
بر مثال صورت اژدها در آیند زنهار نترسی و آتش
از دهان ایشان میدمد چنانکه حرارت در دل تو طپیدن گیرد اختدو
و ایشان بغایت مهیب باشند و شکل نورانی باشند
و بروند چون نزد سی شود پنجاه هزار پری پیاید و یکی تخت
بیارند از زر سرخ و بر آن شاه جملهٔ پریان یهودی با فرجامه
زربفت پوشیده با تاج بر سر نهاده و توریت میارد و در
مقابل باستد و خواهد که مناظره کند نتواند چون نام محمد
رسول که در آخر عزیمت است توریت از دست او بیفتد و وی
بروی در افتد این بار برخیزد و گوید که ترا چه می باید گوی
بدرستی که بندگی تو می باید و خاتم تو می باید خاتم بتو دهد
تو بگیر و عطر بسی سوگند ده و در حقه بکن که این تا تسخیر تو
بشود و جایی در آن طرف کوه دولت شهرستان نه جهت
که زمین و خانه و باغ و درخت زمین آن شهرستان از نقره خام ا

بقدرت خدای عزوجل وی پادشاه آن شهرها است و وی جملهٔ جن
وی که دوست هزار هزار دارد بهم مسخر امر تو باشند و هرچه
فرمائی و هرچه گوئی بکنند و ترا بآن شهرستان اگر گوئی
ببرند و ترا بهرچه در جهان عجایب و غرایب است بنمایند
و تورات بیاموزند و از تورات جمله تسخیر انبیا و
زی و عالم کردی و مقاصد تو حاصل کردد و عزیمت اینست
بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم ایها الملک
العظیم بحق علطوثائیث ظلدیوث شعجوناث
ظلدیوث شعجوناث ظلیحاشیث هلدیطغوث
بحق دردائیل روحائیل لمحو ثلث هرقو ظلاش
هلطیوث هیعوناش اجیبونی واحضرونی
بعزة اسماء الله تعالی وبقدرة القادر القیوم
الذی لایفوت منه من علمه ولایؤده اجب
دعوتی یا شادونش الیهودی بحق هذه الاسماء
وبحرمت موسی و محمد خاتم النبیین الطیبین الطاهرین

واگر در شب برابر ماه خوانی یا در بحر باشد که روشنائی بدروی
اندازد بهتر بود و قمر را ببینی هم نیک آید واگر قمر را به بینی برخیزد و
ایستاده بخوانی و چون بغروب شود بنشین و مدت تسخیر
صد و چهل روز هست چون صد و سی روز بگذرد در جهان اثر بنعات
نورانی بینی و هر بار که طهارت کنی آبهای طهارت تو افتد
نقره شود و مروارید گردد بقدرت خدای جل جلاله و جمله
خلایق ترا دوست گیرند و جان و مال از تو دریغ ندارند
و همه بتو محتاج شوند و پیش تو آیند و تو جمله ضمایرات ترا
بدانی و همه مسخر گردند و چون در خواب شوی در زیر قدمهای خود
و در زیر جامه خواب خود همه مروارید بیابی و چون بیدار
گردی آن جمله آن تو باشد بهر که خواهی بدهی ولیکن خوابهای
عظیم با هیبت بینی و دل تو بغایت ترسان شود و چون
یک زمان نه بینی ترسان شوی و چون این حال شود تمام این را
بدانند و حجاب زمین از پیش چشم تو برداشته شود بفرمان
خدای عز و جل و هر شب و روز تو قمر را ببینی و قمر ترا ببیند چون
عاشق و معشوق گردید و همه جهان اگر بقصد تو برخیزند اگر
نفرمائی همه جهان را خراب کنند بیک دم و عقلا را معلوم است

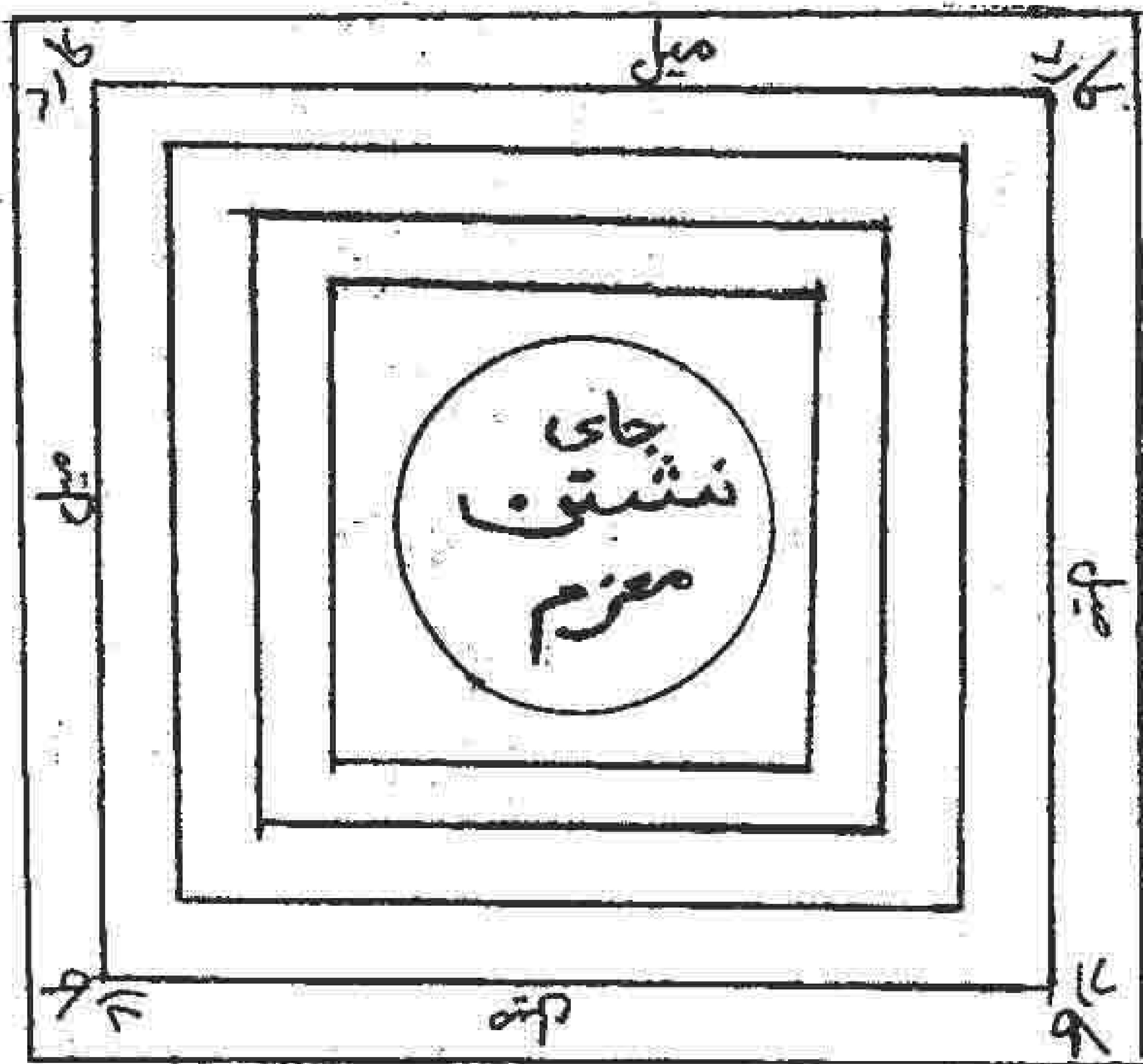
که در فواید وی چه باشد چون محجاب یعنی زمین مرتفع شود بعد
ازان بباید بر تختی نشسته و بصورت جنان خوب بود و که در
روی وی نشود آن نگرستن و دست ترا بگیرد و از مندل بیرون
آرد و بر تخت بنشاند و خاتم خویشتن بتو دهد تو چون خاتم
را بگیری و به بلینی و بر چشم مالی عمر تو هشتاد سال زیادت شود
و اگر پیر باشی جوان گردی و خاتم سفید بود و بر روی بخط سبز نو
نشته شده باشد اسما الله و عهد نیز چنانکه به هیچ کس ننمائی و
از پیش تو غایب شود و خاتم اینست



و این پنج اسم که بر خود خوانی و بدی نا مضرت نرساند
اینست یا طیشطیرث یا عینهوث یا جمهوطیا نیشی
یا عز طیموشش یا جمیلیش و بخورات وی اینست
صندل سپید نر جبکلری کندر سپید پوست خشخاش
کفک دریا حب البان زعفران باید که بکوبی اوزان برابر

و بعد

و عجین کنی و بوقت حاجت بکار بری و صورت مندل اینست



و عزیمت وی نیز اینست بسم الله الرحمن الرحیم
عزمت علیکم ایها الملک الکریم مرسل الرحمة
و معطی المناجح العباد بحق یا عذنوبش یا عزطقش
یا قرهوطش و حیهومیش شهیدنایش عزمت
علیکم ایها السید الرحیم المتحرک بالحرکة ا
لسرمدیة بحق عیلوطریت شلجوعمیش طیفنیاش

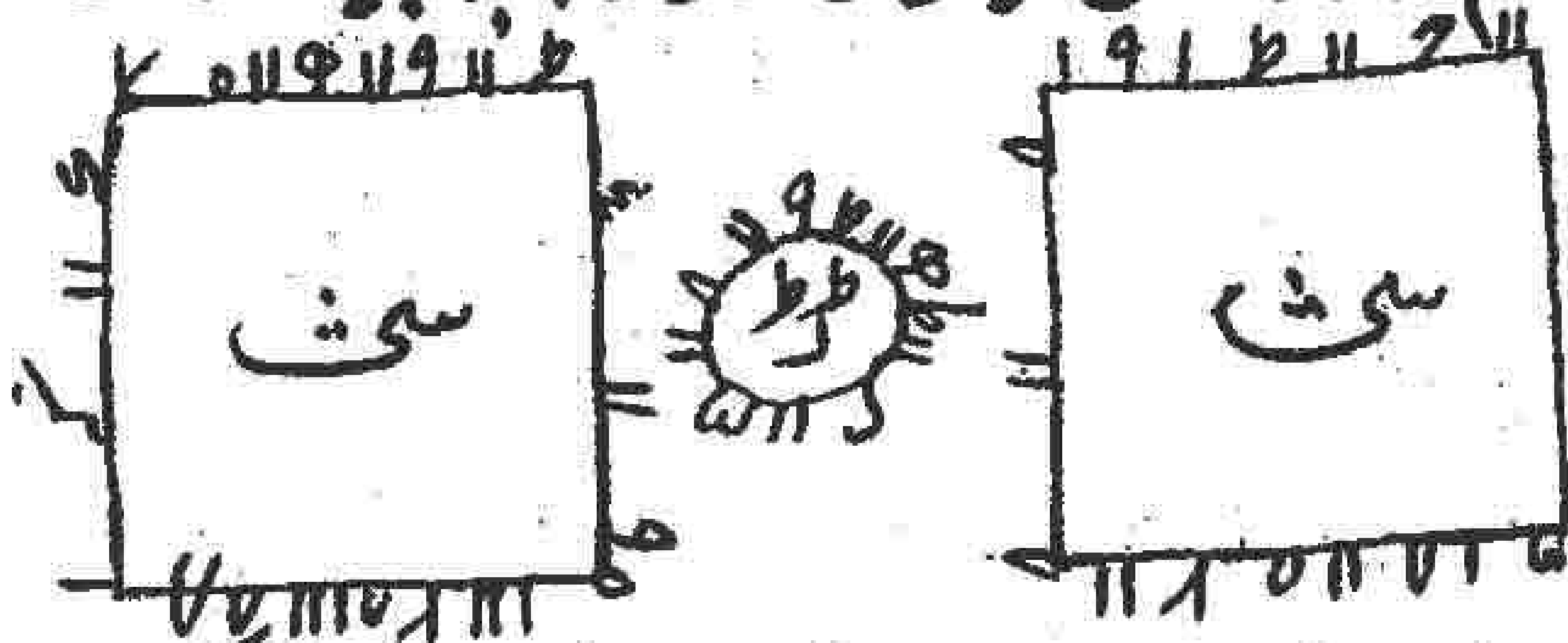
هَجْلَمْشِیْنِ طَرْطُوْفِیَاهِیْش ضَلِیْنُوتْ اَجِبْ دَعْوَتِی یَا هَازِیْنِیْش
زَعَانُوِیْش بِحَقِّ هٰذِهِ الاَسْمَاءِ العِظَامِ وَ بِحَقِّ خَلْقِکَ
تسخیر ملایک از گفتار شیخ سراج الدین سکاکی رحمة الله علیه
اگر خواهی که تسخیر ملایک کنی چنانکه جمله ملایکه ملکوت علوی و سفلی
و رضوان و آن چهار ملک مقرب که حاجت با اسم گفتن ایشان است
و مالک دوزخ و فرشتگان عذاب و فرشتگان رحمت باید
که در دولت از این عجب و شک نباید که این از اسرار بزرگی
خدایست جل جلاله و این بگفتن که چون و چگونه است
راست نیاید اگر تو بنده خدائی و به بندگی خدای اقرار داری
در دل شک در میار و فکن تا فرشتگان و بزرگی نام خدای
تعالی و عجایب و غرایب آفرینش و دولت بخشیدن خدای تعالی
به بندگان خود و بزرگی کرمش که سراج الدین سکاکی ام
چه حالت داشتم و چون اسمای اربابیط عناصر اربعه
و از آنجا از عالم گذشتم و گروهی را دیدم و با ایشان نشستم
و از ایشان طریقها آموختند جمله اسما آموختم و بجای رسانیدم
که از آن بالاتر نه بیش از من کرده بودند و نه بعد از من نیز
مکنند چه کرا از این کتاب که سی و پنج سال با بیست تا تمام کردم

و علوم اول و آخر این فن و از ایشان آموختم ۷

و الف

حقا و ثم حقا نگفته ام درین کتاب خود و نیاورده ام
هیچ تسخیر را از هیچ باب عمل ناکرده و نادیده و این کتاب را
در جهان بیادگار ماندم تا جمله علمائی روی زمین عبرت گیرند
از کارهای من و میر نشوند از علم و دانند آنها که در علم
تسخیرات هیچ خبر ندارند که بدینجا نرسیده اند و قوت فهم
این ندارند و هرکه خطا دانند و یک عمل اگر ازین بکنند بعد
از مدت عمل از جمله عاملان که در علم نا رسیده اند بهتر دانند
و جمله درویشی وی خود مانند اگر همچو با ایزید و اگر هم فضیل
عیاض و جلیست عجمی و محمد سماک و ابو معشر بلخی و بوسلیمان
دارائی و عبدالله بن سهیل تستری بود در پیش نگرش این
که علم ازین بیاموزد یا عملی ازین بکند خود ماند حقا
والله اعلم و چون خواهی که جمله فرشتگان را بحکم خدای
عزوجل مسخر گردانی همه را به بینی و با هم همنشین گردی
و از هم فیض گیری و ایشان ترا نزدیک پیغامبر الله
ببرند تا با جان ایشان در مشافهه و مقابله نشینی و از همه
فیض گیری و بدرجه جمله اولیا برسی والباقی معلوم باید
که چهل روز روزه داری و درین مدت هر روز غسل

بیاری وچادرهای سفید یا کبود در پوشی واکثر اوقات در مندل باشی
واین بخور را بسوز مقل ازرق کافور رباحی
کندر سفید کندر سیاه پوست سرو عنبر لادن
اصل اینها را اینکه یکوب و باهم بیامیز کن و هر روز هشت مثقال
و هر شب هشت مثقال و مدت این بخور چهل و یک روز است و این
مندل را بهفت میل باید کشید و چهار کارد پولاد در چهار
رکن مندل باید فرو بردن و در شبانه روزی شش از دو
بار از مندل بیرون نشاید آمدن و غذا کم باید خوردن
و حیوانی نشاید خوردن که فرشتگان هیبتهای عظیم نمایند و
سی چوب انار و یا گز باید پیدا کردن و ابریشم سفید این
خاتم را بر نقره نقش باید کردن و از آن چوبها باید آویختن



و حرزی بساز از نقره بدرازی یک بدست و بر و نقش کن
و آن روز که در مندل خواهی در آمدن و آنرا در وختن

خوانده

خواندن عزیمت و در آن که در مندل می نشینی دایم درست
خود داری تا دلت قوی بود و نترسی و هر روز و هر شب چهار
رکعت نماز کنی بیک سلام در هر رکعتی فاتحة الکتاب یکبار
و پس یکبار و قل اوحی سه بار بخوانی این بار سلام ده و بعد
از این عزیمت بخوان و عزیمت را هزار و چهار صد و چهل و یکبار
باید خواند و در خواندن عزیمت دایم تجربه اشارت باید کردن
تا از حضرت نترسی و حل تو ایمن باشی و چون از مندل بیرون
آئی این طلسم را بنویس و بر خود بر بند و بیرون آئی هر
بار که از مندل بیرون آئی این طلسم را بنویس و از
مندل بیرون آئی و طلسم اینست

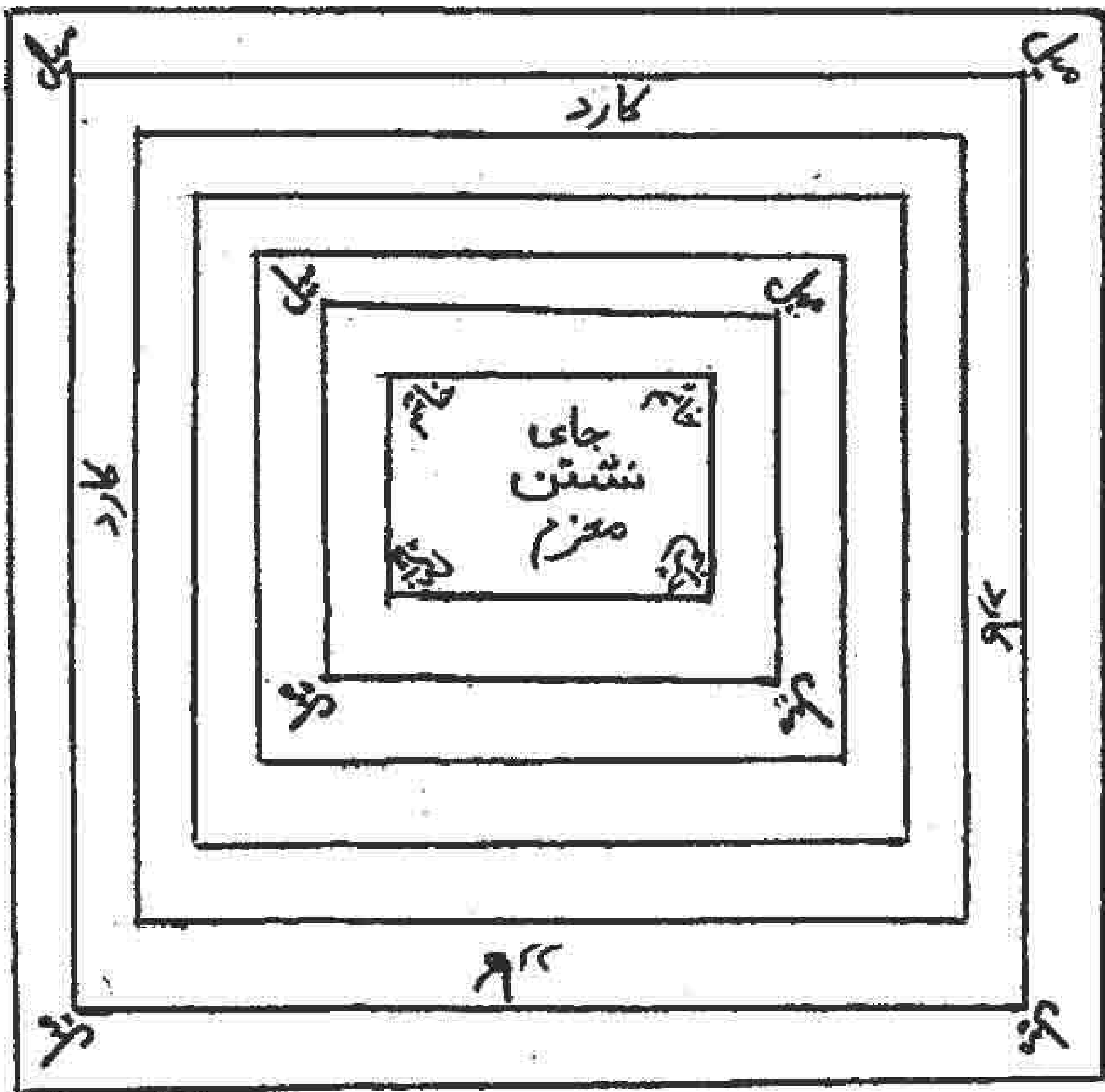
زنهار طلسمات را در حقه
پنهان کنی چون سه ماه و
بیست یکروز از مدت
عزیمت بگذرد همه جهان

ط اللہ ۲ ااا ۳ ع ۳ ع و
اا ا ط ۹ ف ۹ ف
۱ ۹ ۶

در چشم تو لعل و یاقوت و مروارید شود و همه جهان پیش چشم
تو برابر طبق شده باشد در رفتن تر در یا همان و خشکی
همان بود و کوه حجاب نشود و این اسرار عظمت خواست

جل جلاله در خواب بر مغبب بهشت را ببینی و دوزخ را ببینی
و میوه‌های بهشت بخوری و بسیاری از این نا گفتنیست
از برای آنکه این از اسرار خداست عز و جل و چون چهل
روز نزدیک شود ببیند و بداند که خدای عز و جل
او را چه دولتی داده است و تقرب به بارگاه الهی یافته
و زنده جاوید شده و چهار علم از نور فرشتگان فرود آرند
شب چهل و یکم و بر سر وی بدارند و باران بهشتی بر سر وی
نثار کنند یعنی باران رحمت حق و بنده را دیگر به عالم سفلی
التفات نماند و دو پر از نور به قدرت خدای عز و جل بوی دهند
که بآن پرها به بهشت تواند رفت و مقام پیغامبران تواند
دید و با ایشان صحبت تواند در بهشت چون برود آن معلم را
ببیند و میوه بهشتی خوردن گیرد در آرزوی مرگ شود و هر
چند از خدای مرگ خواهد و صد سال در عمر وی و بعوض هر
سال در عمر وی بیفزاید تا هم نور و خلق فرشتگان گیرد
و بعد از آن چند وقت چنان شود از خوردن میوه‌های
بهشت که بوی بهشت از وی آید و هر که نظر کند ولی گردد
بفرمان خدای عز و جل و بیش از این تفسیر کردن حاجت نیست

علما و عقلا را معلوم کرددو دیگر حق سبحانه و تعالی ویرا قوت هفت
شیر بدهد و آوازی چنان داود شود نسبت بجوش آوازان
دنیا و بر هر سنگ و خاک که دست نهد یا بگیرد آن زر مغربی شود
و یا قوت رمانی کردد و لعل شود بقدرت خدای عزوجل و عزیمت
این را باحتیاط باید خواندن و در وقت خواندن دل را حاضر
باید داشت و چراغ نیز باید درین مدت حیوانی نبود از روغن
کنجد یا از روغن گل بسوزاند بهتر بود و درین عزیمت اسم اعظم
هست البته و هر نوع نوبت که در جهانست اگر خواهی که یکی
جامه پاک در پوشی و در جای خالی بنشینی و این عزیمت را چهل و
یکبار بخوانی و طلسم را که در صفحه نگاه داری که گفتیم یکی زا
از آن برون آری و بر نیت آن نام پادشاه آن گروه که خواهی
روحانیان بود خواه جنیان بود خواه دیو بود فی الحال بخوان تا
بیایند صغیر و کبیر ایشان و در پیش تو چون بنده ذلیل بایستند
و هر چه فرمائی بکنند و این عزیمت خواص بی نهایت دارد شانزده
دفتر بود این مقدار کردم و عظیم طول بود مختصر کردم تا عالمیان
بدانند که چه مقدار رنج کشیده ام و این عمل را باین صحیفه بیان نیدم
سندل و عزیمت این است



بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم یا معشر الملائکة بحق دَر
دَیوشٍ وَطلعمونشٍ قیفیطاشٍ حلمدنو ناظطیوثا هلمد
عوشنا علطینونیا فرهدموشٍ ظلمدعوشٍ شرهطمیثا
عیطلوشٍ قذهیوشٍ ظلثموثا سلعطوثا یا ططعنوشٍ
هلعطوشٍ اجیبد عونی یا جبرئیل و یا میکائیل و اسرافیل
وعزرائیل و دردائیل و جمهائیل کلهم اجمعین اجیبونی بحق
هذه الاسماء و الحمد لله رب العالمین یا رحمن یا رحیم

تسخیر عبدالرحمان ملک جن از گفتار امام محمد سکاکی رحمة الله علیه
اگر خواهی که عبدالرحمن ملک جن را تسخیر کنی بدانکه وی پادشاه
پریانست و در اطراف مغرب می باشند و نزدیک واصیل است
و سی هزار ملک در فرمان اوست و در جزیره می باشند و
شهری هست که آنرا شهر خرم آباد گویند و نشیمن سلیمانست
و بدیع الجمال نام دختری بود بغایت خوب صورت و در آن
شهر می باشد و وی دختر عبدالقادر جنی بود و عبدالقادر
آن پری بود که با عبدالرحمان هر دو آمدند در نظر رسول صلی الله علیه و آله
و مسلمان شدند و این هر دو با هم خویش اند و هفت پسر دارد
عبدالقادر و شش پسر دارد عبدالرحمان و از برای هر پسری شهری بنا
کرده است و زمین آن شهر از زر فرش کرده است و خانه ها را
از نقره بنا کرده است و کوشکها را خشتی از زر و خشتی از نقره
بنا کرده اند و این بنای سلیمانست و در هر شهری چهار صد و سی
کوشک است و جمله دیوارهای آن کوشکها را مجوف کرده اند و
دیوان بحکم سلیمان و مشک و عنبر اشهب و زعفران پر کرده اند
اما این پسران ایشان بغایت زاهد و عابد و مسلمان اند
و جمله علوم می دانند و سریع الاجابت اند و جمله مرادها و مقصودها

ازین تسخیر حاصل میشود و بغایت خوبست و من این را بغایت آسان
کرده ام و حدیث این تسخیر نابیست و یکروز نهادم و تسخیر هر یکی را
جدا گانه می بایست کرد و من جمله کردم و یک عزیمت و یک بخور
کردم چنانکه درین بیست و یکروز عبدالقادر و عبدالرحمان
جنی هر دو می آیند با جمله پسران و خادم سید هند و جمله اقارب
و لشکر و هر چه دارند جمله مسخر میشوند و لیکن برادر و دیگر دارند
کردی ترساست و بآن تسخیر نشیبی که گفتیم بآن ملک بزرگ
مسخر میشود و سیصد و چهار نوع علم می دانند که بگفتن راست
نمی آید هم را می آموزند و کننده این تسخیر را بدان بهرستان
می برند و هر عیشی که در جهانست قومی کنی و در مذهب ایشان
عیش حلالست یعنی شراب خوردن و با ایشان جمع کردن
با زن و مرد و از آدمی فرزندان می آرند و این عبدالقادر
و عبدالرحمان جنی با آدمی بغایت عظیم دوست میشوند و
عهد ایشان بغایت استوار است یعنی تا هر که هر چند که
زنده باشی همراه کجا باشی و بعد عزیمت که بخوانی بعد از
تسخیر دایم برقرار اول بر همان هفت بیعت اول می
باشند و دیگر هم کنند از برکت دیدار رسول صلی الله علیه وسلم

ولم

وسلم اگر خواهی که تسخیر کنی خانهٔ پاک پیدا کن و در آن خانه مندل کش
و پنج میل از پولاد و چهار کارد در چهار رکن مندل فرو برو
میلها را نیز فرو برو هر شب آدینه خلوت بکن از هر چه دست دهد
و بخورات میسوزد دو بار پس از مندل بیرون نیائی و پیوسته
با طهارت باید بودن و روزه دار باید بودن و حیوانی
نباید خوردن و با کس صحبت نباید داشتن و دایم بخور
باید سوختن و بخورات اینست کندر سیاه
علک رومی سندروس مقل ازرق زفت پوست برد
زعفران برگ سنجد و چوبی از انار بیاورد در رکن مندل فرو بر
و بردی این طلسم را بر زر باید با هفت جوش نقش کن و با بریشم
سپید بدان چوب بیاویز و طلسم اینست

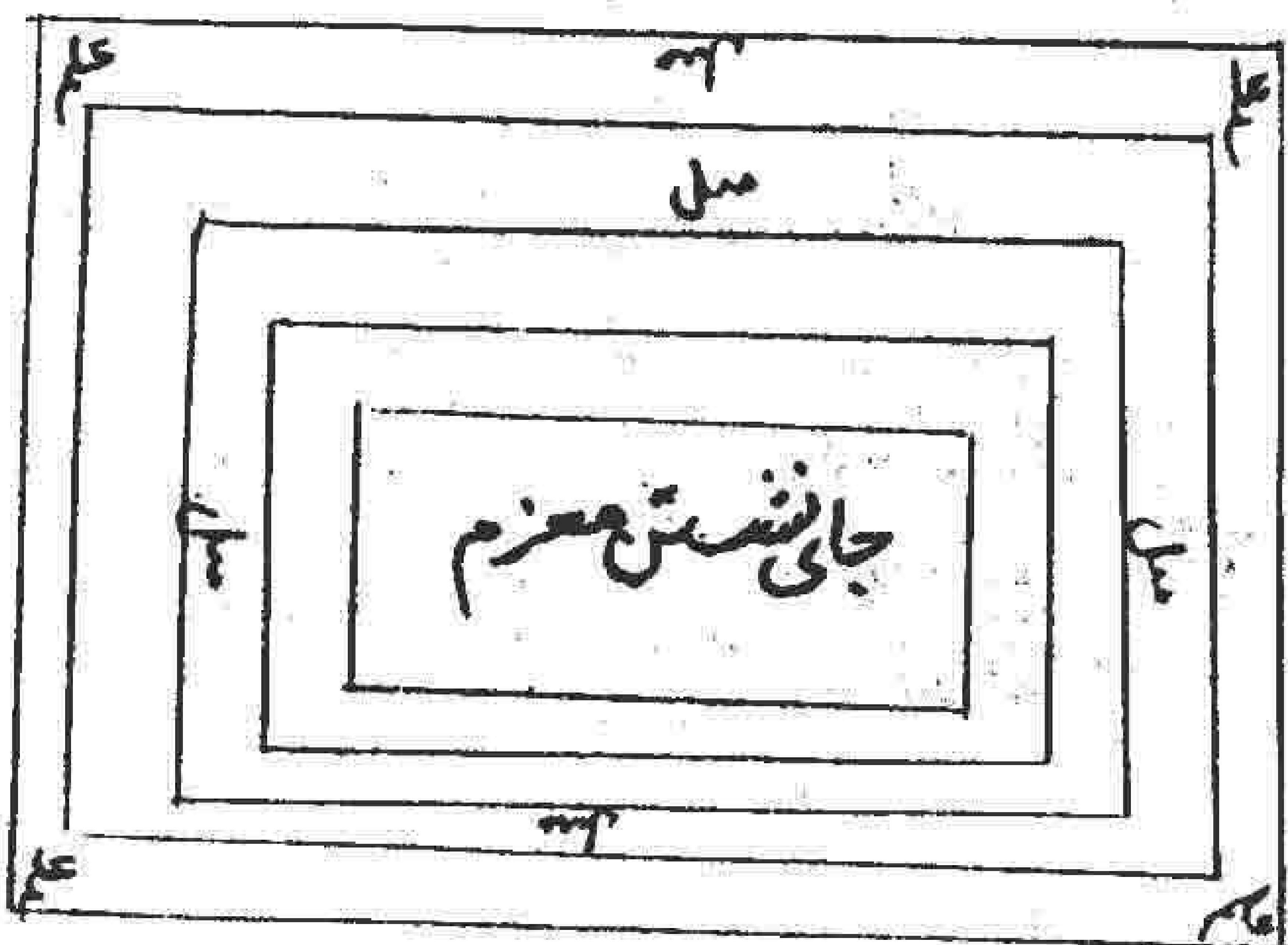
و عزیمت را در شبانه روزی
سه هزار و شصت و یکبار باید
خواندن و در هر روز دو رکعت

نماز کند در رکعت اول فاتحه یکبار و سورهٔ قل اوحی هفت
بار بیک سلام و در شب نیز مثل آن و بخور بسوزد چندانکه
خواهد و قل اوحی را بخواند چون شب هفدهم شود آوازهای

عظیم پیدا شود و مندل را بلرزانند و سقف خانه را بجنبانند و شیران پیدا
شوند و در آیند و اگر خواهی که هیچ هیبتی پیدا نشود این طلسم را بر چهار رکن خانه
بکش بکارد پولاد و از این ها هیچ خوف در دل مدار و چون شب پنجم شود ظلمتی
عظیم پیدا شود و در و دیوار خانه از جا برود و تختی پیدا شود و بر آن تخت عبد
النعام حبشی نشسته باشد و چهار تخت دیگر بیارند از زر و یاقوت و بر آن
تختها اسیران وی نشسته باشند و پشت بهم از این جمله بزرگ و ملک در پیش
و پس او باشند و تیغهای برهنه در پیش وی دارند و هیبتی عظیم پیدا کنند
و در پیش آن تخت را بیارند و جمله حشم وی بایستند و بعد از آن عبد الر
حمان حبشی بیاید با آن سه پسر و بر آن تختهای چنین که گفتیم و تو در خواندن عز
یمت باشی هنوز زنهار نترسی و از عزیمت خواندن نیاسائی و در میان
بسیار نگاه نکنی تا دلت نترسد و ایشان هیبت اسلام دارند و همچنان
باشند تا وقت صبح چون صبح بدمد از تختها فرود آیند و در پیش مندل خدای را
عز و جل سجود کنند و بگویند ای بنده خدای ترا چه حاجت است بگوی که مراد بدار
شما ست و عهد استواری شما ست و خادم شما ایشان در هم نظر کنند و
جمله ایشان خاتمها بیرون آرند و بتو دهند تو بگیر آن خاتمها را و در چشم
کن و در پیش انجوم بگیر و بر وی این طلسم را مهر کنی و در جائی بنه و ایشان را هیچ
تو چون اسیران باشند ایشان را عذر خواه چندان خلعت و نثار بیارند

وی نیز بایستند با جمله حشم و لوازن و چهار پسر خود مثل آنکه گفتیم ۷

و بر سر تو فرو ریزند که در وصف نگنجد و بعد از آن جمله بندهٔ تو باشند بحکم خدای
عزّ و جلّ و هر چه فرمائی بکنند و هر جا که گوئی ببرند و هر چه گوئی بیارند و هر کرا
خواهی از ملوک جبندی در پیش تو بگذارند و ایشان باز گردند و آداب آن نیست
که ایشان را باز گردانی تا از تو دلخوش کردند و هر روز یکبار جمله بسلام تو
بیایند و جمله علوم که گفتیم ترا بیاموزند والله اعلم و لیکن دایم باید خواندن در وقتی
که از مندل بیرون می آئی اگر طهارت باشد بهتر و با این عزیمت جمله پادشاهان
که بزرگانند جمیع گنجها را بنمایند و از حب و بغض و کشتن عسکر بر حد بنده و
یعنی شهرها و آمدن آینده‌ها بصورتهای گوناگون و تسخیر و بر آمدن حاجات
و صورت مندل اینست



وعزیمت کہ در بن تسخیر خوانده میشود اینست

بسم اللہ الرحمن الرحیم عزمت علیکم علی اخوانکم و ابنا ئکم بحق طھرو

نابیث عھر طورنیثا عمھو رِیاث علوشاث عملتشھد و

طوطیات ملطشوث طولتش عھو ضعویش قفعوث

وعزمت علیکم یا عبد القادر الجنی و یا عبد الرحمن الجنی بحق

ھذہ الاسماء و بعزۃ وجہ اللہ العظیم و بحق طاعت رسول

اللہ الکریم و بحرمت ھذہ العزیمۃ اجیبونی و اطیعونی

یا ملوک الارواح الزھاد الجن یا الٰہ العالمین و یا خیر

الناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین

بیان تسخیر راس و ذنب

اگر خواہی کہ تسخیر راس و ذنب کنی باید کہ حیوانات آبی نخوری در ین

مدت تسخیر و از گوشت مجتفار و براحتراز کنی و البتہ نخوری و دعوت

نکنی در خانہ کہ زن حایض باشد و دست نشاید برورده و بنزد از جرده را

و مشغول نشود و باید کہ درین دعوت در چہار وقت دعوت کنند در

دعوت

دمیدن صبح تا سفید شود و نزد برآمدن آفتاب تا بلند شود و در وقت زوال
تا آفتاب بگردد و در وقت فرو رفتن آفتاب تا تمام فرو رود و شرط دوم
آنست که حذر باید کردن از این دعوت که شمس و قمر در دلو باشند یا در جدی
که بغایت بد باشد و هرگاه که قمر باز گردد و از سعود دعوت کنند از برای حاصل شدن
امید و هرگاه که مقارن شود قمر با نحوس دعوت کنند از برای تسلیط و هرگاه که
قمر متصل شود بسعود طلب کنی آنچه می‌خواهی از انواع صلاح و شرط سیم آنست
که در این دعوت از چهار کس زیاده حاضر نشوند و اگر یکی باشد بهتر بود و نیکوترین
جائی از برای این دعوت پیدا کنند که این دعوت روحانیان جائی باید محبس
و شرط چهارم آنست که مقارن بود یکی از ثوابت یا سیاره یا جوزهر پس اگر چنین
باشد عمل نیک بود و اگر مطلب از نوع صلاح بود پس جهد کنند تا راس در جائی صالح
بود و یا راس یکی از کواکب که موافق مطلب بود باشد و اگر نیابد چنین باید که
قمر سعد بود و در مقام خود بود و اگر مطلب از نوع فساد بود اولی آنست که
قمر و ذنب در نحوس بود یا در شعاع نحوس بود
و شرط پنجم آنست که دعوت کننده بآن روحانیات باید که غیر اینها را دعوت
نکند در حالت این دعوت از برای آنکه فساد آرد الّا این روحانیات و غیر این

روحانیات و بدانکه دعوت از جوهر مشتری است و ذنب از جوهر زحل است و شرط
ششم آنست این روحانیات زود اجابت می کنند دعوت را بسیار وقت در دعوت
اول اجابت می کنند مگر کمال اجابت بعد از وقتی حاصل می شود ارسطاطالیس
گفت که من این عمل را کردم این ارواح اجابت کردند بعض از دو سالی و نظر کردیم در چگونگی
این دعوت بدانکه در حقیقت آنکس که می خواهد این دعوت را واجب است جامه های پاک
پوشیدن و نفس خود را پاک داشتن از حرکت و غیر آن و در خانه پاک دعوت کند و بخور
مرتب کردن از چهار جز کندر و عود و اشنه و [illegible]
وانها را با یکدیگر درآمیزد و بعد از ان بخانه درآید تنها و چهار مجمر آماده کند
و در هر مجمر آتش کرده بود و چهار خوان آراسته کند از برای هر یکی یک خوان
پس بنهد بر خوان دستار خوان [illegible] قدحی بزرگ پر شیر و قدحی پر روغن گاو
قدحی پر عسل و قدحی پر خمر و بنهد در پهلوی هر قدحی قرص بزرگ از آرد که خمیر
کرده باشند بروغن و شیر و جوز و زیت و عسل و شکر و بعد از ان بنهد بر خوان
چراغ دانی کبود و بزرگ که کرده باشند چراغدان چهار فتیله و بنهد خوان را بر
چیزی که از زمین بلندتر بسهل بلندی و بنهد بر طوی خوان مجمره که در وی
آتش بود در برابر خوان و بعد از ان از برای دعوت [illegible] خوانی سازد و بنهد

[illegible] ۳۷

بالای

بر بالای آن خوان چهار قرص که خمیر کرده باشند بآب گرم و بروغن کنجد و بخور
مد قوق و بزیره و باید که قرصها بزرگ بود و بنهد بر قرصی قدحی بزرگ که یکی پر بود
از روغن کنجد دیگری دیگر از روغن گاو و بنهد بر بالای این خوان چراغدانی
همچون اول که گفته شد و باید که روغن این چراغ روغن کنجد بود و بنهد این
خوان را بر چیزی که از زمین سهل بلندتر که بود و بسیار اید این خوان را بجری
که سبز بود و از زمین روئیده بود یا غیر آن و بنهد بر پهلوی این خوان
مجمره که در وی آتش بود بر طریق اول و بعد از آن بکند از برای هر یک آتش
خوانی در پهلوی آن خوان در یک صف و بنهد بر بالای این خوانها چهار قرص
که خمیر کرده باشند بروغن زیت و بآب گرم و زیره و بنهد بر بالای این قرصها
قدحهای بزرگ چهار که پر بود یکی از خمر و یکی دیگر از روغن و دیگر از روغن زیت
و یکی دیگر از عسل و بنهد این خوان را بر چیزی که سهل بلندتر بود از زمین و
بنهد بر پهلوی این خوان مجمره که پر بود از آتش و بعد از آن بکند از برای درد حالیشی
خوانی و بنهد بر بالای این خوان چهار قرص که خمیر کرده باشند بروغن زیت و بآب
گرم و زیره و بنهد بر بالای این قرصها قرصهای بزرگ چهار که پر بود یکی از خمر و یکی از
روغن و دیگری از روغن زیت و یکی دیگر از عسل و بنهد این خوانها را بر چیزی

و یکی دیگر از روغن
جوز و قدحی دیگر
از خمیر و قدحی دیگر
از عسل و اگر عسل
نبود ...

سهل بلندتر بود از زمین و بنهد بر پهلوی این خوان مجمره که پر بود از آتش
و بعد از آن بکنند از برای در دمالیش خوانی و بنهد بر بالای این خوان چهار
قرص کر خمیر کرده باشند با آب کرا و بنهد بر بالای هر قرصی گوشت تازه بزرگ
از گوشت گوسفند یا آهو و این گوشت باید که خام بود و بعد از ان بنهد در
میان این خوان قدحی بزرگ که در وی خمر بود و در قدحی دیگر عسل بود
و در قدحی دیگر روغن گاو بود و در قدحی دیگر خون آدمی بود و بنهد بر بالای
این خوان چراغدانی بچهار کنگره و باید که روغن چراغدان زیت بود
و بنهد این خوان از بر زمین سهل بلندتر و بنهد بر پهلوی این خوان مجمره
پر آتش هر جایگاهی که این خوانها را نهاده باشد برین هیات که گفته شد
بخورها را که گفته شد آغاز کن مجمره دنیدا نوشی و بعد ازان مجمره هوما را
نیشی و بعد ازان مجمره ذر دمالیش بنیداز در هر مجمره بقدر آن چه
که به انگشت برداری ازآن بخورات و بعد ازان بخوان بنامهای
ایشان و مدح ایشان دعوت اول دنیداغوشی
معرانیشی هیوناشی جهاریشی معردودشی دعوت
ثانی دنیذوناشی ماذرنوشی جعیلاهشی ابدرمالیشی

م

معزدرديش دعوست سيم هرمارانيش مذروهاش

اغنونيش عندوراش سندوراش دعوت بحارم

ذروماليش مكارمش هندوباش مسهراش دعما

لبيش عنفوش ذنيداعوش دبنيدانوش حومارايش

ذروماليش بعيداعوش بطرماليش هندوناش مور

ساش بمادربوش مهررنوش مبجوريش نماليش

وبحازين بكوبيدا أيتها الأرواح الروحانية المتعالية الذين

هم حلمة الحكماء وفطنة الفطناء وغبطة الكملاء وعلم

العلماء أجيبوني وانصروني وقوموني بشديدكم وسيدوني

بحكمتكم وأيدوني بقوتكم وافهموني ما لا أفهم وعلموني ما لا أعلم

وأخبروني ما لا أخبر عندي منه وادفعوا عني الآفات الملتبسة

بالشر من الجهل والنسيان والفساد والضعف حتى تلحقوني

بمراتب الأولياء الذين أسكنتم قلوبهم الحكمة والفطنة

والعلم واليقظة والتبصرة وإيقاد الخاطر وكذلك فاسكنوا

قلبي هذه الحكمة ولا تفارقوني وبكوبيا بن كلام راجا ريتبه